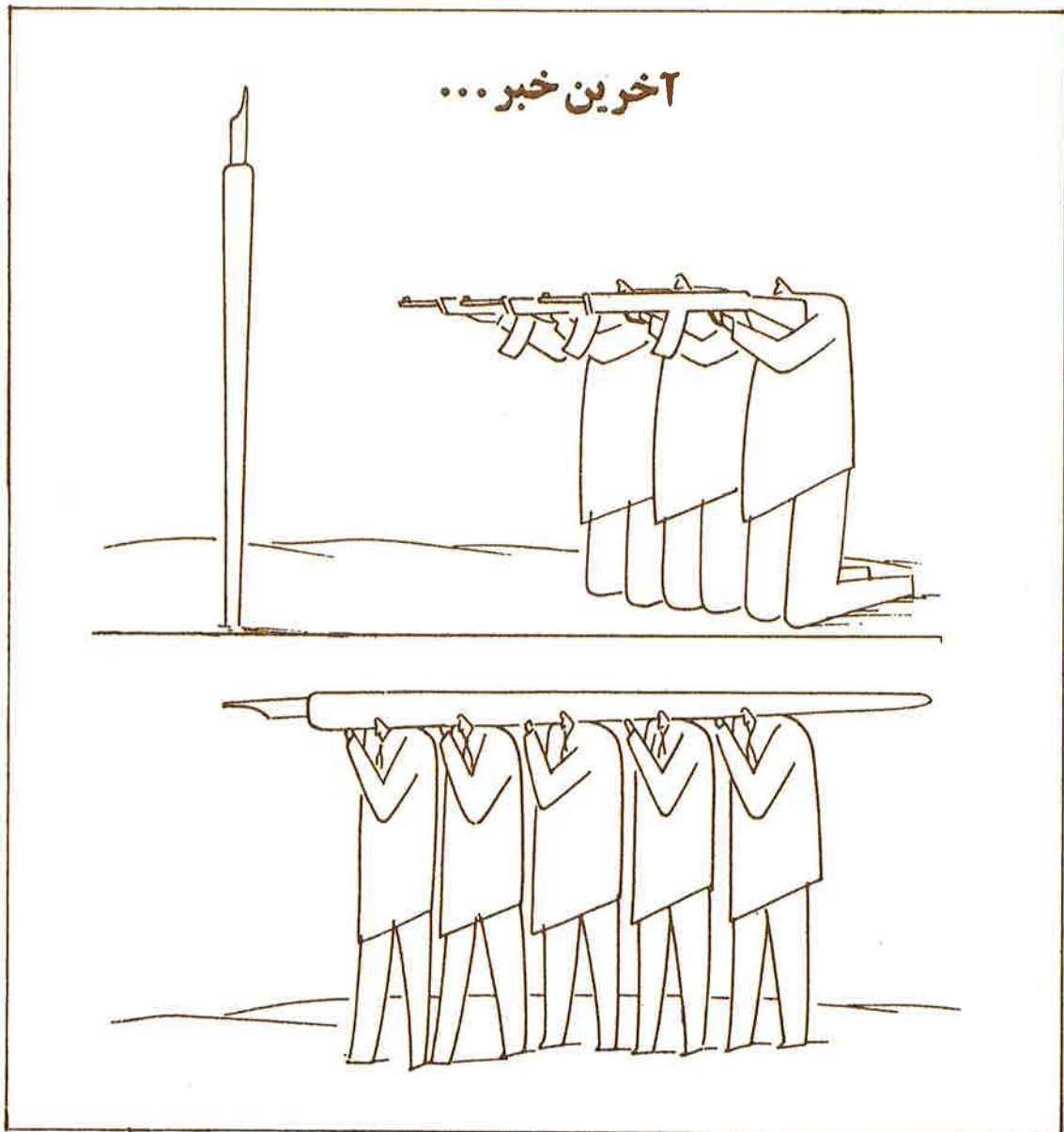


هبوط ۱۴ ، بهار ۱۳۷۸/۱۹۹۹

با آثاری از:

سارا ارهمنی ، امیر، مجید بختیاری ، اسد رخساریان ، پروانه فروهر ، علی فیاض ، محمد گرامی و ...



و با مطالبی چون:

قتل‌های سیاسی ، فاجعه آتش سوزی ، در بزرگداشت فروهرها ، پوینده و مختاری ، رد پای عاملان قتل نویسندگان ،

گزیده چند خبر ، و ...

باز هم ترور و جنایت

روزهای آخر آبان ماه و اوایل آذرماه سال ۱۳۷۷، در تاریخ ملی ایران، همچون بسیاری از روزها، ماه‌ها و سال‌های دیگر به ایامی فراموش ناشدنی تبدیل گردیدند. در روزهای این ماه، تعدادی از کوشندگان آزادی‌خواه فرهنگ و سیاست این مرز و بوم، همچون پروانه و داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، پیروز جوانی (۹) و... توسط دست‌های پلید و جنایت‌بار وابسته به حاکمیت زوحانیت به قتل رسیدند تا آخوندیسر حاکم به زعم خود با خیالی آسوده به سیطره ننگین خود بر این سرزمین اهودایی و علوی ادامه دهد.

سردمداران این رژیم تاکنون آنچه انجام داده‌اند، تنها و تنها تخریب فرهنگ، اخلاق و دین بوده است؛ کشتار آزادی‌خواهان و تکفیر آزادی، از عناصر برجسته پرونده ننگین ۲۰ ساله آنان به شمار می‌رود. و اینک با چنگ انداختن به پدیده ارتجاعی و تازه اختراعی چون ولایت فقیه - آن هم از نوع مطلقه آن ۱ - و با عملی کردن تهدیدات رئیس چماق‌داران رژیم که به نمایندگی از رهبر معظم انقلاب ۱ که همان ولی فقیه باشد، از گردن زدن و چشم درآوردن و زبان بریدن و... سخن می‌گویند، تا شاید با ایجاد جو ارعاب و وحشت، توده‌های معترض و به جان آمده محروم از همه نعمت‌های زندگی، و نیز روشنفکران، آزادی‌خواهان و مبارزان را از مبارزات بر حق خود بازدارند. آنان اما فراموش کرده‌اند که قانون تکامل و مشیت الهی همواره بر نابودی نظام‌های ضدانسانی و جنایت‌کار شهادت می‌دهند و رژیم ولایت فقیه نیز از این قاعده مستثنی نیست.

هبوط ضمن محکوم کردن این جنایات ضد بشری - که مسئولیت آن را همانند تمامی جنایات سال‌های حاکمیت آخوندیسر بر عهده کلیت نظام ارتجاعی حاکم می‌دانند - با مردم ایران، روشنفکران، مبارزان، اهل قلم و خانواده‌های همه این عزیزان ابراز همدردی و همبستگی می‌نماید و همه آزادی‌خواهان و مبارزان را به افشای هر چه بیشتر این جنایات و دیگر جنایات رژیم فرا می‌خواند.

هبوط سرگذشت من و توست . هبوط بودن من و توست .
هبوط حضور آزاد من و توست . هبوط فلسفه بودن من و توست .
تنها و تنها با هبوط است که انسان ، آزاد می شود . که انسان آزاد خلق می شود . تا پیش از هبوط ، انسان ، موجودی بود در بهشت سیری و رفاه مطلق ؛ موجودی که بر اساس فرمان - فرمان خدا - عمل می کرد . اما هنگامی هبوط کرد که بر فرمان خدا عصیان کرد . و در نتیجه از بهشت بی دردی و رفاه ، اخراج شد . آنگاه که خدا به او گفت : حال شما دو تن باید در زمین زندگی کنید ، با رنج و درد ...
از آن به بعد ، انسان به خود «وانهاده» شد . تا با درد و رنج - اما با عصاره عصیان - نافرمانی و رهایی ، حتی از سیطره حضرت خداوندی ، بر زمین زیست کند ؛ با امکان انجام نیکی و بدی ، بدون هیچگونه قید و بندی ...
این است که هبوط انسان با عصیان بر خدا آغاز می شود و رهایی او . تا خود آفریننده خویشتن باشد . تا بتواند هم گناه انجام دهد و هم ثواب . که خدا او را آزاد آفرید و به زمین تبعید کرد تا خود بیندیشد ، خود عمل کند و خود مسئول عمل خویش باشد ، تا فردا حتی خدا را مسئول اعمال خود نداند... و این است فلسفه هبوط در همه ادیان توحیدی : آزادی حتی تا نافرمانی از دستورات خداوند و سرپیچی از فرامین او .

- سخن فصل : ۱. قتل های سیاسی ۲. فاجعه آتش سوزی
علی فیاض ۲
آواز شهر سیاوشان (شعر)
اسد رخساریان ۵
عناصری همیشه پیگیر
در بزرگداشت فروهرها ۶
اندیشه گر بزرگ ، چندتا بیشتر نداریم!
در بزرگداشت زنده یاد پوینده ۸
قطعه شعری از زنده یاد پروانه فروهر ۱۱
یادی از زنده یاد محمد مختاری ۱۱
نقبی به درون (این شماره از روزنامه ایران)
رد پای عاملان قتل نویسندگان (گزارش) ۱۲
آناشیسیم ! بوی خوش چای و سیگار و شعار و باروت ...
سارا ارمنی ۱۴
شریعتی و پوزیتیویسم منطقی
امیر ۱۷
گزیده چند خبر ۱۹
دویتی ها
مجید بختیاری ۱۹
جن زده (داستان)
محمد گرامی ۲۰
سایه شب (شعر)
مجید بختیاری ۲۳
نگاه ایستا (شعر)
علی فیاض ۲۴
کتاب ها و نشریات دریافتی ۲۴

سردبیر و مدیر مسئول : علی فیاض

روی جلد : کامبیز درمبخش ، برگرفته از مجله تهران مصور ۱۳۵۸

آدرس :

Hobout
Box 8932
402 73 Göteborg
Sweden

تنها مطالبی که با نام هبوط و یا در سرمقاله (سخن فصل) می آیند ، بیانگر مواضع این نشریه می باشند .

سخن فصل

۱. قتل های سیاسی

گر حکم شود که مست گیرند ...

اخیر این رژیم ، و نیز با توجه به اظهارات پاسدار رحیم صفوی سردهسته پاسداران که از سر و زبان مخالفان را بریدن دم می زند - متوجه سردمداران رژیم آخوندیستی نموده ، و بلافاصله از مجامع حقوق بشری بین المللی درخواست نمودند تا با ارسال هیأت یا هیأت هایی به بررسی پیرامون این جنایات تازه رژیم بپردازند . سردمداران رژیم اما ، از همان ابتدا یا از این جنایات ابراز بی اطلاعی نمودند و یا در صورت روشن شدن ماجرا ، عوامل اخلاکگر و یا مخالفینی که قصد بدنام کردن نظام را دارند ، به انجام این جنایات متهم نمودند! (۱)

اما برای کسانی که از همان آغاز حاکمیت روحانیت ، شاهد خفقان ، استبداد ، استثمار ، جنایت ، زندان ، شکنجه و اعدام های پنهان و آشکار بوده و هستند ، هیچ تردیدی وجود نداشته و ندارد که مسئولیت تمامی این جنایات و جنایات پیش از این تنها و تنها بر عهده سردمداران همین رژیم ننگین است و بس .

* * *

اما اینکه انگیزه این جنایات چه می تواند باشد ، هر نیرویی بر اساس تحلیل خود از وضعیت رژیم ، تعادل نیروها ، اختلافات و کشمکش های درونی موجود در آن ، ارزیابی موقعیت سیاسی ایران پس از انتخاب شدن خاتمی در دوم خرداد ، و مقایسه آن با انقلاب ضد سلطنتی بهمن ۵۷ و یا مقایسه با شرایط دوران زنده یاد مرحوم دکتر مصدق (۲) ، و ... ، به تحلیل آن می نشیند . برخی از نیروها بر اساس همان دیدگاه ها ، قتل ها را از جمله توطئه های جناح سوپر راست و انتقام گرفتن از حرکت مردم در انتخابات دوم خرداد و ضربه زدن به جناح خاتمی و مانع تراشی برای اصلاحات وی ارزیابی می کنند ، برخی دیگر آن را جزو حرکت های خودسرانه بعضی از عوامل اطلاعاتی رژیم ، و ... اینها البته بخشی از واقعیت می تواند باشد . اما مسئله اصلی که نباید فراموش شود ، این است که این رژیم ، در کلیت و انس و اساس خود ، ماهیتی توتالیتر دارد و بر پایه سرکوب ، عدم تحمل انتقاد و همین دگراندیشی ، انحصارطلبی و ... استوار شده است و همین عملکردها است که ماهیت این رژیم را شکل می دهد . نباید این نکته از نظرها پنهان بماند که امری که باعث می شود تا همه این جناح های ریز و درشت رژیم ، در یک مسئله اشتراک فکری بیابند ، و بنا به شرایط و ضروریات ، هرگاه که لازم باشد آنها را به بهترین شکل ممکن ، هم آواز سازد ، دفاع از موجودیت رژیم و قانون اساسی آن است که بسیاری از رهنمودهای سرکوبگرانه ، تنگ نظرانه ، انحصارطلبانه و ... از متن همان قانون در می آید . (۳) قانونی که ولایت فقیه همچون اژدهایی هفت سر بر آن حلقه زده است و بیشترین اختیارات «قانونی» را هم به خود اختصاص

در ماه های اخیر ، کشور ما ایران شاهد جنایات سیاسی تکان دهنده بی بوده است ؛ این جنایات که به طور مشخص ، کاملاً آگاهانه و عامدانه به انجام رسیده است ، و البته تازگی چندانی هم ندارد - با این تفاوت که برخی از جنایات های پیش از این به طور رسمی ، «قانونی» و تحت عنوان اعدام ، و یا مرگ به اشکال گوناگون در زندان (نمونه سعیدی سیرجانی) و یا منتسب نمودن قتل به فردی روانی (نمونه دکتر سامی) اعلام می شد - باعث واکنش های گسترده بی در سطح ملی و جهانی شد .

مسئله بی که باعث گستردگی هر چه بیشتر اعتراضات و فعالیت های چشمگیر سیاسی علیه رژیم آخوندیسم شد ، زنجیره بی بودن این قتل ها و نزدیکی زمانی آنها بود . و گرنه پیش از این عناصر فعال فرهنگی و سیاسی دیگری چون دکتر سامی ، ابراهیم زال زاده ، غفار حسینی ، برازنده ، میرعلایی و ... نیز قربانی عملیات مشابه بی - البته با فواصل زمانی متفاوتی - شده بودند .

زنده یاد شهید دکتر کاظم سامی به اشاره جنایتکاری به نام محتمشمی که آن روز وزیر کشور رفسنجانی بود و اینک مشاور انتخابی خاتمی است ، به قتل رسید .

جنایات اخیر که با قتل شهدا پروانه و داریوش فروهر آغاز شد ، با قتل زنده یاد محمد جعفر پوینده پایان یافت - البته تا کنون . همزمان با قتل فجیع فروهرها ، جسد بی جان دکتر مجید شریف نیز پس از حدود یک هفته غیبت ، در سردخانه پزشکی قانونی بازشناسایی شد . یک هفته پس از آن جسد محمد مختاری - که او نیز حدود یک هفته از غیبتش می گذشت - یافت شد و متعاقب آن جسد محمدجعفر پوینده - که او هم چند روزی ناپدید شده بود - در بیابان های اطراف تهران شناسایی شد ، و سرنوشت پیروز دوانی ، همچنان در پرده بی از ابهامات باقی مانده است . آگاهان و فعالان سیاسی از همان آغاز انگشت های اتهام را - با توجه به عملکردهای نزدیک به دو دهه

داده است ، و می تواند حتی کل مملکت را هم به تعطیلی کشاند! ولایت فقیهی که طبق اصل یکصد و دهم عهده دار وظایفی می باشد که کمتر از آن در قانون اساسی مشروطه در اختیار شاه بود :

« وظایف و اختیارات رهبر:

- ۱ - تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام .
- ۲ - نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام .
- ۳ - فرمان همه پرسی .
- ۴ - فرماندهی کل نیروهای مسلح .
- ۵ - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها .
- ۶ - نصب و عزل و قبول استعفا .
- الف - فقهای شورای نگهبان .
- ب - عالی ترین مقام قوه قضائیه .
- ج - رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران .

- د - رئیس ستاد مشترک .
- ه - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی .
- و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی .
- ۷ - حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه .
- ۸ - حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست ، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام .
- ۹ - امضاء حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم . صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می آید ، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد .

۱۰ - عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی ، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم .

واقعیت این است که این رژیم ، در کلیت و اساس خود ، ماهیتی توتالیتر دارد و بر پایه سرکوب ، عدم تحمل انتقاد و دگراندیشی ، انحصارطلبی و ... بر پا شده است و همین عملکردها است که ماهیت این رژیم را شکل می دهد .

۱۱ - عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه .

رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند .

اگر علاوه بر اختیارات رهبر ، به شورای نگهبان و محدوده عملکرد آن نیز نظر بیفکنیم ، آنگاه متوجه خواهیم شد که عمل مستقل در چهارچوب چنین سیستمی ، چقدر ناممکن است و از چه هفت خوان هایی باید عبور کند .

* * *

حال با توجه به موارد بالا و قسم خوردن هر فردی در هر موقعیت و مقامی ، و التزام دادن به قانون اساسی و ولایت فقیه ، می توان به این حقیقت پی برد که همه جناح های دست اندرکار ، در برابر بسیاری از عملکردها و جنایات سهمیم و شریک هستند . حال این اعمال چه به طور «قانونی» صورت پذیرد و چه غیر قانونی . به علاوه مگر طی بیست سال حاکمیت روحانیت ، ما همواره شاهد این نبوده ایم که تمامی جنایات انجام شده ، بر اساس قوانین موجود رژیم به انجام رسیده است؟ مگر سلطانیپورها ، آشوری ها ، پاک نژادها ، و ... را به طور غیر قانونی به قتل رساندند؟ مگر آن همه زندانی سیاسی ، آن همه شکنجه و ارباب و جنایت در درون زندان های رژیم را به طور غیرقانونی انجام داده اند و می دهند؟

آنهايي که جناح خاتمی را در انجام این جنایات بی گناه و معصوم! ارزیابی می کنند ، مگر فراموش کرده اند ، که زنده یاد شهید دکتر کاظم سامی به اشاره جنایتکاری به نام محتشمی که آن روز وزیر کشور رفسنجانی بود و اینک مشاور انتخابی خاتمی است ، به قتل رسید؟ و هم او بود که پیشگام و خط دهنده چنین اعمالی بود؟ و مگر بسیاری از همکاران و مشاوران خاتمی ، همان عناصری نیستند که طی سال های دولت رفسنجانی ، در بسیاری از امور قانونی و غیرقانونی شریک و سهمیم بوده اند؟ و یا اینکه سخن از سر بریدن است ، منتها یکی با چاقو این عمل را انجام می دهد و دیگری با پنبه! ؟

* * *

اینک اما ، با روشن شدن نقش رژیم در این جنایات - البته برای افکار عمومی داخلی و جهانی - لازم است تا نیروهای فعال سیاسی با طرح مجدد این جنایات و بویژه جنایات مطرح نشده پیشین به فعالیت های افشاگرانه خود ادامه داده و با مورد خطاب قرار دادن توده های مردم در وهله نخست ، و مجامع بین المللی طرفدار حقوق بشر در مرحله دوم ، عرصه را بر رژیم تنگ ساخته و بر ورود نیروهای صلاحیت دار بین المللی برای تحقیق پیرامون تمامی جنایات انجام شده توسط رژیم ، اصرار ورزند .

موضوع دیگری که در همین رابطه لازم به یادآوری است این است که در پی این جنایات ، از سوی گروهی که رئیس جمهوری رژیم آنها را مسئول تحقیق در این امر نموده بود ، رسماً اعلام شد که بین ۱۰ تا ۳۰ نفر در این رابطه دستگیر شده اند - که البته طبق ادعای مسئولان رژیم به جز ده تن ، بقیه بی گناه! تشخیص داده شده و آزاد شده اند - و اینها افرادی از وزارت اطلاعات بوده اند که به طور خودسرانه دست به این جنایات زده اند! و این اعمال هیچ ربطی به تهدیدات خامنه ای و فرمانده سپاه پاسداران که به سر و زبان

دادند . این نوجوانان که در مکان مشخصی جمع شده بودند تا در کنار یکدیگر به شادی و پای کوبی پردازند، هرگز این فرصت را نیافتند تا شادی خود را ابراز دارند . آنان مظلومانه و بی دفاع در شعله های آتش سوختند تا چنین فاجعه عظیمی در برابر چشمان همگی ما عینیت یابد . فاجعه یی که نه تنها خانواده های این نوجوانان ، بلکه خیل عظیمی از انسان های مسئول و بشر دوست را - از هر ملیتی - داغدار خود ساخت . فاجعه یی که بدون شک آوارگی و تبعید و نا امنی و دور بودن از سرزمین های مادر ، و نیز مناسبات موجود در کشور میزبان که به جداسازی مهاجران و پناهندگان از جامعه خودی گرایش نشان می دهد ، در ایجاد این فاجعه بزرگ انسانی بی تأثیر نبوده است . فاجعه یی که اثرات خود را تا سال های سال بر روح و اندیشه و زندگی همه خانواده های این نوجوانان ، و نیز کسانی که خود را در درد و رنج همگونان سهمیم می دانند ، بر جای خواهد گذاشت .

* * *

ما نیز همانند بسیاری دیگر از هموطنان و رسانه های جمعی ، خود را در غم ناشی از این فاجعه سهمیم و شریک می دانیم و به تمامی خانواده های داغدار و دردمند صمیمانه تسلیت می گوئیم و برای آنان در تحمل چنین مصیبت بزرگ و غیر قابل جبرانی ، صبر و شکیبایی آرزو می کنیم .

فاضل

یادداشت ها

۱) و البته این موضوع به هیچ وجه تازگی ندارد . اگر به خاطر آوریم که خمینی در همان سال های آغازین انقلاب ، وقتی که مسئله شکنجه توسط عوامل رژیمش مطرح شد ، با کمال وقاحت و بی شرمی مدعی شد منافقین خودشان ، خودشان را شکنجه می دهند تا بگویند کار عوامل نظام است!

۲) متأسفانه شرایطی را که مصدق در آن به سر می برد ، عموماً فراموش می شود ؛ از جمله اینکه ، هنگامی که مصدق به نخست وزیری رژیم سلطنتی رسیده بود ، محمدرضا پهلوی هنوز حاکم جوانی بود که سلطنت می کرد و خود را چندان به جنایت نیالوده بود ، و به تأیید اکثر تحلیل گران سیاسی ، پس از کودتای ۲۸ مرداد به یک دیکتاتور تمام عیار تبدیل شد . دیگر اینکه مصدق دارای شخصیتی کارسماتیک بود و دارای اقتدار با سابق سیاسی و مبارزاتی طولانی . مقایسه خاتمی با مصدق همانقدر می تواند درست باشد که مقایسه اکبر رفسنجانی با امیرکبیر!

۳) البته ممکن است کسی مدعی شود که در قانون اساسی آزادی های اساسی ، حقوق ملت ، عدالت و ... تضمین شده است و مواردی را نیز ذکر کند . اینها همه درست است ، منتها یک اصطلاح خیلی کوچولو! تحت عنوان «مگر» ، - مگر مغل به مبانی اسلام باشد - به آنها اضاف کرده اند ، تا شورای نگهبانی ها به تفسیر آن پردازند!

بریدن تهدید کرده است ندارد! اما به راستی چه کسی است که در این امر شک کند که هر جنایتی که طی سال های اخیر انجام شده است ، به فرمان و با اطلاع مستقیم سران رژیم بوده است؟ مگر همین سران رژیم نبودند که در دادگاه میکونوس با رسوایی هر چه تمام تر به جنایات برون مرزی متهم و محکوم شدند؟ حال به چه دلیلی نسبت به جنایات درون مرزی آنها باید شک کرد؟ آری در این جنایات همه سردمداران رژیم سهمیم و دخیل بوده و نقش داشته اند و در نتیجه نمی توانند خود را در قبال این اعمال ، بی گناه جلوه دهند .

نیروهای فعال سیاسی می بایست با طرح مجدد این جنایات و بویژه جنایات مطرح نشده پیشین به فعالیت های افشاگرانه خود ادامه داده و با مورد خطاب قرار دادن توده های مردم در وهله نخست ، و مجامع بین المللی طرفدار حقوق بشر در مرحله دوم ، عرصه را بر رژیم تنگ ساخته و بر ورود نیروهای صلاحیت دار بین المللی برای تحقیق پیرامون تمامی جنایات انجام شده توسط رژیم ، اصرار ورزند .

و حال اگر بنا بر این باشد که عاملان و قاتلان دستگیر شوند ، دیگر کسی در مسند حکومت آخوندی باقی نخواهد ماند ، چه ، به گفته شاعر :

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنکه هست گیرند!

۲. فاجعه آتش سوزی

در شهر گوتنبرگ سوئد

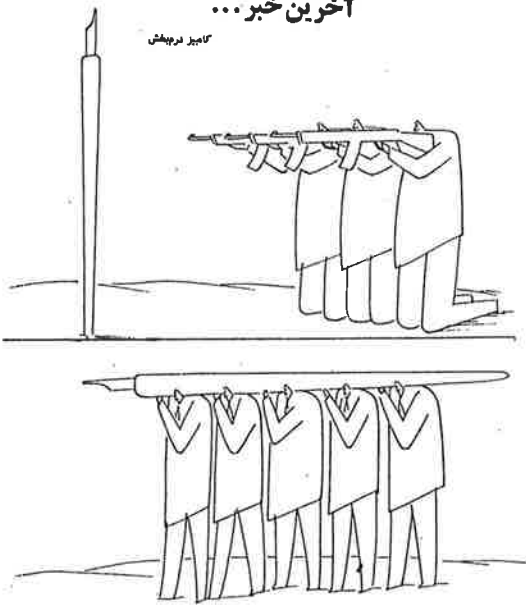
در آخرین روز از ماه اکتبر سالی که گذشت ، خانواده های بسیاری داغدار عزیزان خود شدند . خانواده هایی که صرف نظر از ملیت و نشان جغرافیایی خود ، به طور یکسانی در فرقت عزیزان خود سوختند .

آتش سوزی مهیبی که جان ۶۴ نوجوان بی گناه را که گرد هم جمع شده بودند تا به رقص و پابکوبی پردازند و شادی زندگی در غربت و تبعید را در نگاه همدیگر به فراموشی بسپارند ، در کام خود - مرگ - فرو برد . و خانواده های بسیاری را داغدار ساخت .

آری جمعه شب ۳۰ اکتبر ۱۹۹۸ ، در تاریخ زندگی پناهندگان و مهاجران ساکن سوئد ، هیچگاه به فراموشی سپرده نخواهد شد . چه ، درست در چنین شبی ، بیش از ۶۰ تن از نوجوانان دختر و پسر ، از ملیت های گوناگون ، طعمه حریق شدند و جان خود را از دست

آخرین خبر...

۱۳ بهمن در پوهن



.....این شعر زمانی نوشته شد که هنوز گلوئی سعیدی سیرجانی، این حلاجِ زمانه‌ی ما بریده نشده بود. اکنون که به انتشار آن اقدام می‌کنم، بسیاری دیگر از صاحب‌فکران و شاعران آرمستان‌گرای ملت ایران به کثیف‌ترین شیوه‌های ممکن به قتل رسیده‌اند. از آن میان است: **احمد میرعلایی، مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پویانده**. در کنار اینها بیک‌رهای دو فروهر، دو سمبل آزادی یعنی **داریوش فروهر و همسرش پروانه‌ی اسکندری** نیز هست؛ کسانی که افسانه‌ی زندگی و مبارزه‌ی‌شان در راه رهایی ملت ایران منبع الهام و انرژی و دادگری و عشق خواهد شد. اینها و بسیاری دیگر که نقطه‌ی پایانِ زندگی‌شان با خون نوشته شده است، در طول بیست سال حکومت مُلایان و گردنکشان و باج‌بگیران و جانی‌ها و جلادان، سلسله جنیان افکار و احساسات و بانگِ بیداری‌اش باشندگان ایران بوده‌اند. سیاش‌گونه با خون دل نفس کشیده‌اند و معصومانه در خون غلتیده‌اند. این شعر تقدیم به سیاوشان است، حتی آنهایی که نامشان در این جا نیامده است.

اسد رخساریان

حس می‌کنم
که خود یکی از آنهمه رُستنیهای بی‌مرگ را
باخویشتن دارم؛
آه - آما
در این سیاوش شهر سیاوشان
از آنچه رُسته است
دیگر چه مانده است؟
بر آنچه می‌روید
چه می‌رود از باد؟

شکلِ هاله‌گون دستِ بُرنده‌ی بادکوبان
ای کاش در آینه‌ی ابرها منعکس شود؛
من با شکوفه‌ی پندارم
هنگام که سایه‌اش را
روی احساس و آرزوی من گسترده -
چنین گفتم -
وان گلِ سُرخِ نهان را
در جامه‌ی اثیری نیلوفر
به یادش آوردم،
آه - آما
اشک
اشکِ هزار ساله‌ی حسرت
مجالِ گفتگوی فراوان به ما نداد.

آواز شهر سیاوشان

با شب‌نم تر اشکم
شکوفه‌ی پندارم
زیبا، چو رُستنیهای ابدی خواهد شد.
به آفتاب گفتم:
این گلِ سُرخِ به‌کبودی‌گراینده را
در نیلوفری بیبچ!
و آنگاه که بارانی سبزمی‌بارد -
در این سیاه‌پوش شهر سیاوشان،
بگذار که نشو و نمایش را
ز سر گیرد.

شکوفه‌ی پندارم
یکی از آنهمه دوست‌داشتنی‌ترین گل‌های
خورشیدی‌ست
که در سایه‌اش چون می‌آرامم

عناصری همیشه پیگیر

در تاریخ یکشنبه اول آذرماه ۱۳۷۷، جسد های زنده یادان پروانه و داریوش فروهر که به طرز فجیعی توسط آدمکشان رژیم "جمهوری اسلامی" در نیمه شب شنبه ۳۰ آبان به قتل رسیده بودند، در خانه خودشان کشف شد. زنده یاد داریوش فروهر و همسرش پروانه از فعالین قدیمی و سرشناس جنبش ملی ایران بودند، که علیرغم سال ها مبارزه و کهرت سن هیچگاه از پای ننشستند و به تلاش ها و مبارزات آزادی خواهانه خود در راستای افشای استبداد و بی عدالتی ها ادامه دادند. جنبش ملی ایران، بدون شک، دو تن از پی گیرترین و صادق ترین مبارزان سال های اخیر را از دست داد. امری که جبران آن چندان به سادگی امکان پذیر نیست. داریوش فروهر، همانند بسیاری دیگر از آزادی خواهان و مبارزان این سرزمین، خواهان رهایی، آزادی و خوشبختی مردم ایران بود و این امر را در اشکال گوناگون زندگی و فعالیت های خود نشان داد.

زندگینامه داریوش فروهر و رئوس برنامه او

«فروهر» در سال ۱۳۰۷ در اصفهان دنیا آمد. مبارزات سیاسی اش را از سال ۱۳۲۲ در دبیرستان آغاز کرد، و در ۱۳۲۷، هنگام تحصیل در دانشکده حقوق، به «مکتب» که هسته بنیادی یک گروه سیاسی و ملتگرا و مبارز بود پیوست و در سال ۱۳۲۸، به هنگام بنیانگذاری جبهه ملی ایران، همراه با دیگر دانشجویان، به یاری دکتر مصدق شتافت و در دوره ۱۶ مجلس شورای ملی در موفقیت دکتر مصدق به او کمک های شایانی کرد. در سال ۱۳۲۹ برای نخستین بار زندانی شد و در زمان حکومت رزم آراء بخاطر مبارزات ملی شدن صنعت نفت در دانشگاه، بار دیگر زندانی شد. در سال ۱۳۳۰، «مکتب» به «حزب ملت ایران» تبدیل شد؛ و فروهر در دیماه همان سال به دبیری این حزب انتخاب شد.

فروهر بار دیگر در ۲۹ خرداد ۱۳۳۱، در سالروز خلعید از استعمارگران برای سومین بار بازداشت شد. در ۳۰ تیر همان سال، فروهر مبارزات خونین یارانش را در میدان بهارستان رهبری کرد و هنگام فرار شاه، مجسمه های او را پائین کشید.

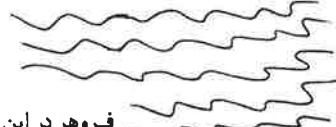
پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فروهر به مبارزه پنهانی ادامه می دهد و مردم را به مقاومت علیه کودتایان دعوت می کند. سرانجام در دیماه همان سال دستگیر می شو. به جزیره قشم تبعید می گردد. از آنجا طرح «انحاد» - انقلاب - انتقام را به نهضت مقاومت ملی ارائه می دهد و در اوج تلاش های خائنه دولت زاهدی بر سر انعقاد قرارداد «امینی - بیج» به تهران باز می گردد و مسئولیت تشکیلات «نهضت مقاومت ملی» را عهده دار می شود و دوباره به زندان می افتد.

مبارزات زیرزمینی «حزب ملت ایران»

همچنان ادامه می یابد و در ۸ خرداد ۱۳۳۸ نیز با گروهی از دانش آموزان و دانشجویان و کارگران که با او دیدار کرده بودند، بطور دستجمعی بازداشت می شود. فروهر در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ در خالی که در زندان بسر می برد، به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی دوم برگزیده شد و در اثر مبارزات آن از زندان آزاد گردید و پس از ۲ ماه بار دیگر به زندان افتاد.

فروهر از اندک شمار رهبران جبهه ملی است که از درون زندان، قیام ۱۵ خرداد را نقطه عطف دگرگون ساز در پیکارهای ملت ایران اعلام کرد و در چنین شرایطی، طرح مبارزاتی «ایستادگی و کوشش» را اعلام نمود و نامه هایی برای دکتر مصدق به تبعیدگاه او در احمدآباد نوشت و بر اساس رهنمودهای دکتر مصدق، جبهه ملی سوم پی ریزی شد.

فروهر بار دیگر در ۱۳۴۳ به همراه گروهی از یارانش به زندان افتاد.



فروهر در این سال در بیدادگاه شاه محاکمه و به ۳ سال زندان محکوم می شود و در سال ۴۵ از زندان آزاد و به مبارزات خود علیه رژیم ادامه می دهد و در سال ۱۳۴۹ نیز بدون محاکمه به ۳ سال زندان محکوم می شود. فروهر سالهای ۵۳ تا ۵۷ را به وکالت دادگستری پرداخت و در کنار آن به مبارزات خود ادامه داد و در سال ۵۶ به کوشش او و یارانش «اتحاد نیروهای جبهه ملی» تشکیل شد. در سال ۵۷ خانه ای که فروهر در طبقه دوم آن زندگی می کرد، توسط عوامل ساواک بمب گذاری می شود و در ۲۶ آبانماه این سال همراه با دکتر سنجابی که از دیدار خبیث بازگشته بود، برای بیستوششمین بار زندانی می شود. پس از آزادی به پاریس می رود و پس از ۱۸ روز

همراه باخینی به ایران بازمی گردد. داریوش فروهر نماینده منتخب حزب ملت ایران برای ریاست جمهوری است.

رئوس برنامه های داریوش فروهر

● فراهم داشتن استقلال کامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تمامیت کشور و برکنار داشتن آن از هر گزند، اصیل ترین خواست من است.

● سلطه بیگانگان بر ایران را نمی پذیرم و با همه نیرو خواهم کوشید که هیچ بیگانه ای به هیچ روی، هیچ نوع سلطه ای بر ایران نیابد، و در این رهگنر از پایمردی ملت ایران مدد خواهم گرفت.

● استقلال ملی ایران زمانی از تامین کافی برخوردار خواهد بود که نظام سلطه از سراسر گیتی برچیده شود، از اینرو هرگونه استعمار را در هر گوشه جهان دشمن میدارم و در نبرد با امپریالیست ها از همه توانائی های میهنی بهره خواهم گرفت و نهضت های رهایی بخش را در سراسر جهان به ویژه در کشورهای اسلامی پشتیبانی خواهم کرد.

● آزادی های فردی و اجتماعی را گرامی خواهم داشت و در گسترش آن خواهم کوشید و حزبها و سازمان های سیاسی در چهارچوب سود و سربلندی ایران که خواست همگانی است، با هر اندیشه آزاد خواهند بود و هیچ حصر قانونی و عملی بر آنها روا نمی دانم و آزادی گفتار و نوشتار را در گسترده ترین بعد، تامین خواهم کرد.

● برابری کامل زنان و مردان را در برخورداری از حقوق سیاسی و اجتماعی و همسانی آنان را در پیشگاه قانون تامین خواهم کرد.

● هرگونه ستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی را از قومهای ایران در سرزمین های خود در چهارچوب همبستگی ملی و تمامیت ارضی از میان برمی دارم و به هر یک از استان های کشور حق خودگردانی خواهم داد.

● در نیل به هدفها از شیوه ها و وسیله های اخلاقی بهره خواهم گرفت و برای تحقق هر هدفی شیوه و وسیله درست و انسانی جستجو خواهم کرد. همه مفهوم های اسارت آور بازمانده از نظام گذشته را از میان برخواهم داشت و برای رشد نیروهای انقلابی و اخلاقی انقلابی زمینه های مساعد فراهم خواهم آورد.

● نظام سرمایه، ویرانگر و بی منطق و ضدانسانی است. هدف این نظام، تولید کالا و فروخوراندن آن در هاضمه ملت ها است. این نظام را ویران می سازیم و بجای آن نظام کار را استقرار می دهیم، در نظام کار، گرایش به ثروت به عنوان یکی از مظاهر حیثیت اجتماعی و شخصیت فردی از میان می رود و انگیزه سود جای خود را به انگیزه افتخار می دهد.

● کشاورزی ایران را همپای صنعت حرکت خواهم داد. دانش فنی متناسب را به روستا خواهم برد و روستاهای کوچک را چنان به هم پیوند خواهم زد که بتوان به هر روستا، ابزار کار مناسب داد و روستائیان را در جریان حیات سیاسی شرکت داد و از فرهنگ ملی

در سال ۱۳۵۸ که بازار انتخابات ریاست جمهوری گرم بود و هر کسی با توجه به سابقه و توانایی های خود ، کاندید این پست بود ، زنده یاد داریوش فروهر نیز آمادگی خویش را برای احراز این پست حساس اعلام نمود . برنامه های وی برای اصلاح ساختار سیاسی و اقتصادی کشور ، از جمله حقوق زنان ، جایگاه آزادی و عدالت و ... نشان می دهد که این رهرو راستین راه مصدق ، با دیدی مترقیانه و مردمی ، در راه خوشبختی و سعادت مردم ایران ، گام می زد .

در زیر کارنامه زندگی سیاسی و اجتماعی وی تا مقطع ۱۳۵۸ ، و نیز برنامه های مورد نظرش را برای ریاست جمهوری که در مجله سروش ، شماره ۳۶ ، سال ۱۳۵۸ چاپ شده است ، از نظر می گذرانیم و یاد او و همراه زندگی اش پروانه اسکندری را گرامی می داریم . هبوط

در حاشیه انتخابات ریاست جمهوری

خواهم داد. نظام قضائی منبع کینه جویی و انتقام گیری نخواهد بود. این نظام یکی از اساسی ترین وسایل پرورش خواهد شد.

● به مشکل مسکن توجه خاص خواهم داشت و ترتیبی مهیا می سازم که هر خانواده ایرانی صاحب خانه خود باشد.

● در تامین بهداشت و سالم سازی محیط و برکنارداشتن آن از هر گونه آلودگی کوشش فراوان خواهم کرد.

● موجبات بهره مندی همگان از بهداشت و درمان ملی را فراهم خواهم کرد بیماری و مرگهای زودرس را از شهر و روستا به یکسان خواهم راند.

● ارتش با بافت ملی نوسازی می شود و از اعتماد و احترام همگانی برخوردار می گردد و با بهره گیری از دانش و ابزار نو تجهیز می شود و قدرت می یابد. در اعتلای حیثیت سربازی می کوشم تا نهبانی توانا برای استقلال و تمامیت کشور و پاسداری مرزها باشد.

● نیروهای انتظامی به مفهوم واقعی به وظیفه خود آشنا خواهند شد و آموزش های انسانی اخلاق دریافت خواهند داشت و قدرت خواهند یافت تا امنیت داخلی را آگاهانه پاسداری کنند.

سروش

ترتیب میدهم که رفاه نسل حاضر با ترقی کشور و آسایش نسل آینده ترکیب شود هیچک را فدای دیگری نخواهم کرد. و به خوبی بر این حقیقت واقفم که سرنوشت نسل های آینده در گرو تلاش و تدابیر امروز ماست.

● در حفظ و گسترش فرهنگ ایران که از آموزش های والای اسلامی مایه گرفته است خواهم کوشید و از دانش و فن کشورهای پیشرفته برای باروری آن بهره خواهم گرفت.

● ارج هنر و ارج هنرمند را می شناسم. ارج هنر و ارج هنرمند در جنبه اعتراضی و انتقادی او است. هنرمند را می خواهم که با تازیه انتقاد خویش هر نارسایی و کجروی را با صدای بلند اعلام دارد. هنر را هرگز در تزئین اندیشه ها یا دستاوردهای خود بخدمت نخواهم خواند بگذار هنرمندان ما با قریحه تابناک خود بر راه آینده ایران پرتو افکنند و فرزندان ایران را در مسیر اعتلای شخصیت و حیثیت خود رهنمون باشند.

● هنر ایران را که از افتخارات جاودانی فرهنگ بشری است در همه جهان معرفی خواهم کرد تا خداوند هنر در بلندتر کردن نام و آوازه ایران باز هم ارمغانها نثار کنند.

● راه اوردهای فرهنگ استعماری را که چون کابوسی بر فرهنگ خودی سنگینی می کند یکسره بدور خواهم افکند تا فرهنگ ملی با همه جلوه های گوناگون قومی و بنیادهای انسانی و اسلامی و سازنده و اعتراض کننده آن جای خود را بازیابد.

● نظام قضائی را در مسیر اجرای عدالت همراه با آموزش و مهربانی قرار

به کار خواهم گرفت.

● آموزش عالی بر همه استعدادها گشاده خواهد شد. هر ایرانی فرصت خواهد یافت تا همه نیروهای زاینده خود را در متن آموزش انسانی و سازنده پرورش دهد.

● آموزش در همه سطوح و ریشه ها به مثابه زمینه ای برای کسب تخصص و اعتلای شخصیت فردی و ادراک وجدان ملی گسترش چشمگیر خواهد یافت. جوانان ما در حسرت آموزشی بیشتر نخواهند سوخت.

● دختران در بهره گیری از آموزش برابر با پسران خواهند بود و هیچ حدی در برابر رشد استعداد و شخصیت آنان فراهم نخواهد آورد.

● اصلی ترین جلوه آزادی زنان را که توسعه آموزشی و تامین اشتغال برای آنان تا بالاترین پایگاههای سیاسی و اداری کشور فراهم خواهم ساخت.

● نظام اداری کشور به صورت میدانی برای رشد استعداد و تواناییها در خواهد آمد و هر وسیله جز استعداد و کارائی فردی در پیمودن راه رشد در دستگاه اداری از میان خواهد رفت.

● ماشین سنگین و خردکننده اداری را در جهت اجرای برنامه های پیشرفت ملی به چرخش درمی آورم و تحسرك و قابلیت انعطاف به آن می بخشم.

● از درهم شکستن اعتباری و اجتماعی سابقه کارکنان اداری چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی با قدرت جلوگیری خواهم کرد. امنیت شغلی به گونه يك اصل اساسی کشور تثبیت خواهد شد.

● در اجرای اصل همبستگی ملی برنامه پیشرفت اقتصادی را چنان

بهره ور ساخت. دورماندگی و بی اثری روستایی از فرهنگ ملی و حیات سیاسی، پایان خواهد گرفت.

● برای همه روستاها وسایل کاشت و داشت و برداشت فراهم خواهم کرد.

● به صنعت سنگین نیاز وافر داریم. صنایع سنگین را زمینه رشد صنایع مصرفی خواهم ساخت. بازار داخلی را بر صنعت ایران گشاده خواهم داشت. صنایع ایران را چنان خواهم ساخت که اقتصادی و اشتغال در می آورم.

● آموزش را از تنگنای کنونی رها خواهم کرد و با ملی کردن آموزش کشور رشد آزاد استعداد و شخصیت فردی و اجتماعی فرزندان ایران را تضمین می کنم.

● زمینه آبادی روستا را فراهم سازد و نیاز شهرنشینان را برآورد.

● خواهم کوشید تا آنجا که ممکن باشد از صدور هر ماده خام، بخصوص نفت خام به خارج خودداری شود. ماده خامی که از زمین ایران به دست می آید، منبع اشتغال مردم ایران است، فرستادن هر ماده خام به خارج ضربه ای است بر نیروی کار و قدرت آفرینش ملت ایران و تا آنجا که بتوانم از آن پرهیز خواهم کرد. برای آنکه در آینده هرگز این کار صورت نگیرد زمینه مناسب صنعتی و علمی آماده می سازم.

● سرمایه های ملی ما به نحوی فضا بحت بار را کد مانده است. همه آنها را به کار خواهم گرفت و در اجرای این هدف شرایط مساعد و مناسب مهیا خواهم داشت.

● بازرگانی خارجی را ملی خواهم کرد و بازرگانی داخلی ایران را در خدمت رشد سریع اقتصاد و تولید ملی

«اندیشه گر بزرگ ، چند تا بیشتر نداریم ...»

گفتگوی زنده یاد پوینده با دانشجویان

زنده یاد محمد جعفر پوینده ، به نویسندگان و مترجمان فعال و پر کار نسل جوان پس از انقلاب تعلق دارد . او که در سال ۱۳۳۳ به دنیا آمد ، در سال ۱۳۷۷ ، توسط دست های پلید و جنایتکار اندیشه ستیزی که دستورات خود را از «رهبران دینی» ! دریافت می دارند ، به شهادت رسید تا همچون بسیاری دیگر از نویسندگان ، روشنفکران و محققان دگراندیش گواهی باشد بر ظلم و بی عدالتی حاکمیت های تزویر و ریا که خود را حامی دین می پندارند !

از این مترجم فعال ، آثار ارزشمندی به چاپ رسیده است که مهم ترین آنها عبارتند از :

۱. پیر دختر : انوره دوبالزاک * ۲. گویسک رباخوار : انوره دوبالزاک * ۳. آموزش و تربیت کودکان : ماکارنکو * ۴. راه زندگی : ماکارنکو * ۵. جامعه شناسی ادبیات : دفاع از جامعه شناسی زمان : لوسین گلدمن * ۶. سودای مکالمه ، خنده آزادی : میخاییل باختین * ۷. جامعه شناسی رمان : جورج لوکاچ * ۸. جامعه ، فرهنگ، ادبیات : لوسین گلدمن * ۹. سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی : ماکس هورکهایمر * ۱۰. اگر فرزند دختر دارید... : الینا جانینی بلوتی * ۱۱. مکتب بوداپست : جورج لوکاچ و شاگردان او * ۱۲. درآمدی بر هگل : ژاک دونت * ۱۳. درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات : لوسین گلدمن * ۱۴. پیکار با تبعیض جنسی : آندره میشل * ۱۵. سیاست ملی کتاب : الوارو گارنونز * ۱۶. پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر : لیالوین * ۱۷. اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن : گلن جانسون * ۱۸. تاریخ و آگاهی طبقاتی : جورج لوکاچ و نزدیک به ۹ آثار زیر چاپ .

با گرامیداشت یاد و خاطره وی ، توجه خوانندگان عزیز را به گفتگوی چاپ نشده یی که برای اولین بار در نشریه اندیشه جامعه ، شماره ۲ ، دی ماه ۱۳۷۷ ، به چاپ رسیده است ، جلب می نمایم . لازم به یادآوری است که این مصاحبه در ۸ صفحه آن نشریه به چاپ رسیده است که در اینجا خلاصه آن را ملاحظه می فرمایید . توضیحات قبل از متن گفت و گو نیز متعلق به نشریه فوق می باشد . انتخاب عنوان ، بر اساس گفتگوی زنده یاد پوینده با دانشجویان از ما می باشد . هبوط

جامعه شناسی ادبیات چیست؟ وضعیت پژوهش دانشگاهی چگونه است؟ چگونه می توان در تدوین پایان نامه های دانشجویی به موضوع های واقعی و درگیر با جامعه پرداخت؟ آفرینش فرهنگی چیست؟ مطلق گرایی و نسبی گرایی در هنر زاده کدام باور است؟ جایگاه تاریخ و بهره جویی از تاریخ در پژوهش های اجتماعی تا چه پایه است؟ و ... این ها پرسش هایی بودند که دانشجویان علوم اجتماعی در نشست صمیمانه با زنده یاد محمد جعفر پوینده ، داشتند.

محمد جعفر پوینده جامعه شناس، نویسنده، و مترجم در ۱۳۳۳ در اشکذر یزد در خانواده ای فقیر متولد شد. از ۱۰ سالگی همراه با ادامه تحصیلش، برای کمک به تأمین معاش خانواده و خرید کتاب های مورد علاقه اش، در حرفه های مختلف مانند دست فروشی و خرازی مشغول به کار شد. از جمله فعالیت های او در دوره دبیرستان شرکت در گروه های روزنامه نگاری و نوشتن مقالات و شعر در مجله کیهان بچه ها بود. در سال ۱۳۴۸ دیپلم خود را گرفت و همان سال در شمار نفرهای اول کنکور در رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران، معرفی شد. در دوره دانشگاه از فعالین مبارزات دانشجویی علیه رژیم شاه بود. در ۱۳۵۶ مدرک فوق لیسانس جامعه شناسی خود را از دانشگاه سوربون گرفت. در طول دوره فوق لیسانس خود همواره با دیگر دانشجویان خارج از کشور در مبارزات ضد رژیم پهلوی فعالیت داشت و در شهریور ۱۳۵۷، همزمان با انقلاب به ایران بازگشت.

او تا کنون بیش از ۱۲۰ اثر را از فرانسه به فارسی برگردانده است که تنها ۱۷ اثر از وی تا کنون به چاپ رسیده است. این کتاب ها عمدتاً مباحث جامعه شناسی، ادبی، فلسفی، آموزشی و تربیتی را دربر می گیرند.

○ نوشتن رساله دانشجویی یکی از معضلات دانشجویان با دانشگاه است. چگونه می توان بر این مشکل فائق آمد و توانست پایان نامه ای به انجام رساند که بتواند گرهی از گره ها را بگشاید؟

پوینده: کسی که بخواهد رساله دانشگاهی اش را بنویسد و حرف های ما را بشنود، پاک ناامید می شود. من اگر می دانستم، بحث را عوض می کردم. چون از لحاظ روانی هم درست

نیست. من فکر می کردم که دوستان علاقه مندند، تحقیق مشخصی را در این رشته با توجه به علایق شان انجام دهند. ما در زمینه های مختلف علوم و پژوهش های مربوط به آن ها دچار مشکل هستیم. این معضل نه تنها در جامعه شناسی بلکه در غالب رشته ها وجود دارد. به عنوان مثال در مورد تاریخ هم، ما مشکل داریم. به دلیل آن که در کشورهای جهان سوم، حکومت ها همیشه اهل سانسورند. مثلاً شما برای تحقیق درباره مشروطه، هم نباید

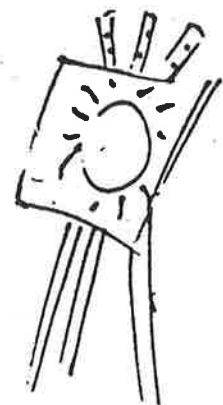
کتاب های آدمیت درباره مشروطه را بخوانید و هم کتاب های مخالفان اش را، هم کتاب های طرفداران شیخ فضل الله نوری را بخوانید و هم کتاب های مخالفانش را، تا بفهمید داستان مشروطه و مشروعه چه بود. می بینید که حرف ها کاملاً متضادند و پیدا کردن حقیقت در این میان، بسیار دشوار است. خوشبختانه ما یک قدم به جلو برداشته ایم. و درباره تاریخ ۵۰ ساله اخیر کتاب های خیلی زیادی منتشر شده است. ولی اگر دقت کنید، اکثراً خاطرات و

زندگی نامه است. این‌ها می‌توانند، منبع خام برای تحقیق و تاریخ‌نگاری علمی باشند. شما چند تاریخ‌نگار علمی معتبر می‌توانید در ایران نام ببرید؟

○ با این وضع، ما برای ادامه راه با مشکل روبه‌رو هستیم. یا منابع تاریخی معتبر نداریم و یا آثار موجود با مشکل سانسور مواجه است. هر اثر ادبی هم که بخواهیم مطالعه کنیم، همین مشکل وجود دارد. آیا شما تسلط بر زبان خارجی را یک راه حل می‌دانید در این صورت به غیر از این دیگر چه می‌توان کرد؟

پوینده: یادگیری زبان ۲ کاربرد دارد؛ استفاده از منبع اصلی بدون آنکه سانسوری وجود داشته باشد، استفاده از منابعی (مثلاً جامعه‌شناسی ادبیات یا آفرینش ادبی) که اصلاً ترجمه نشده‌اند...

در مورد دستیابی به کتابی که کلیاتش



دست نخورده باشد، این امکان وجود دارد. این طور نیست که تمام کتاب‌ها سانسور شده باشند. اصلاً می‌شود با یک پژوهش، مشخص کرد که چه کتاب‌هایی را می‌توان منبع پژوهش قرار داد...

○ آیا در مورد شناخت تاریخ مشکل نداریم؟

پوینده: شما مشکل عظیم خود تاریخ را دارید. ولی کمبود منبع ندارید. مثلاً در مورد انقلاب مشروطه، ما منبع زیاد داریم... منتها ذهن تحلیلی و ترکیبی نداریم. اشکال کار در این جا است که ما ترکیب نداریم. راستش حدود ۴۰۰-۵۰۰ سال است که خلاقیت فرهنگی در این مملکت خوابیده است. شما از ملاصدا را به این طرف چند متفکر بزرگ، می‌توانید نام ببرید؟ این یک مشکل عظیم ۵ قرن تاریخ معاصر است. به هر حال، شما می‌توانید با استفاده از منابع خارجی، تحقیق‌تان را پیش ببرید...

○ ما چطور با این امکانات اندک، این همه انرژی را سازمان‌دهی کنیم؟ من فکر می‌کنم، اگر این‌ها کارشان سازمان‌دهی شود و به نتیجه‌ای برسند که خودشان را راضی کنند، ممکن است تأثیر عجیبی روی زندگی‌شان بگذارد. اما اگر متدولوژی برای‌شان مشخص شود، رو می‌آورند به کار تحقیق علمی، فرهنگی...

پوینده: موضوعی مثل: «دخترهای دانشجوی دانشگاه الزهرا چه رمان‌هایی را می‌خوانند؟»، می‌تواند موضوع یک رساله باشد... رساله‌هایی که من تاکنون دیده‌ام، فزاتر از این‌ها نیست. ما تا حالا رساله دکترای خوب که ارزش چاپ کردن داشته باشد، نداشته‌ایم...

○ با توجه به فرصت کم، بهتر است همان بحث اصلی ادامه پیدا کند: جامعه‌شناسی ادبی و ادبیات.

پوینده: از بُعد کاربردی، دوستانی که به این کار علاقه‌مندند، ابتدا موضوع تحقیق‌شان را

**برای تحقیق در باره مشروطه
هم باید کتاب‌های آدمیت در باره مشروطه را
بخوانید و هم
کتاب‌های مخالفان‌اش را
هم کتاب‌های طرفداران
شیخ فضل‌الله نوری را
بخوانید و هم
کتاب‌های مخالفان‌اش را
تا بفهمید داستان مشروطه و مشروعه چه بود.**

مشخص بکنند، مثلاً در مورد یک هنرمند، اندیشه‌گر، شاعر، رمان‌نویس و... بعد می‌توان با مشورت همدیگر، در صورت وجود کشش و علاقه، کار را ادامه داد...

○ سؤا‌های حاشیه‌ای پیش می‌آید، مثل این‌که، شخصیت ادبی را چگونه تعریف کنیم؟ و بعد این مقوله گسترش می‌یابد. مثلاً این‌که آیا شخصیت ادبی، باید در یک قالب خاص از ادبیات کار کرده باشد. نثر نوشته باشد یا هر چیز دیگر؟ مثلاً نمی‌دانیم که شریعتی را در چه حیطه‌ای بگذاریم؟

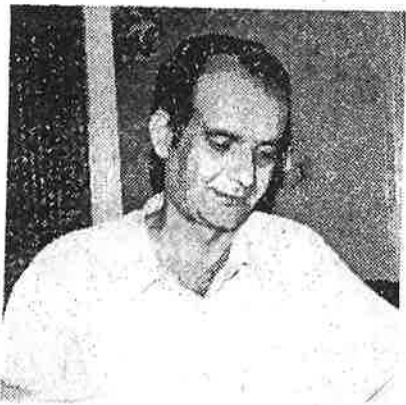
پوینده: شریعتی، از متفکران بزرگ معاصر ایران است.

○ متفکر هست. آیا مثلاً می‌توان هنرمند تصور کرد؟

پوینده: نه! هنرمند نیست. خود او هم این ادعا را نداشت. می‌گفت، اندیشه‌گر، بیننده؛ آفرینش فرهنگی ۲ بخش دارد: اگر با مقوله‌ها سر و کار

داشته باشد، می‌شود «فلسفه» و اگر بحث از صُور تخیلی باشد، «هنر» نامیده می‌شود. اعم از نقاشی، شعر، موسیقی و هر هنر دیگر. شما در این ۲ بخش آزادی که انتخاب بکنید...

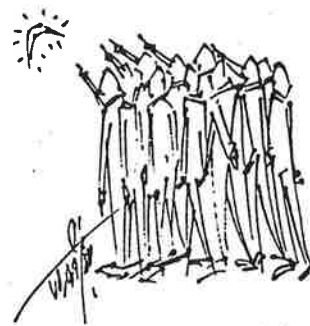
○ اطلاق آفرینش فرهنگی، مشکل ساز نیست؟ و اصولاً به چه کسی می‌توان گفت آفرینش‌گر؟
پوینده: در ایران اصلاً مشکل نیست. چون تعداد آفرینش‌گر فرهنگی در ایران، به انگشتان دست هم نمی‌رسد. فکر می‌کنید، ما چند تا رُمان‌نویس داریم؟ چند تا شاعر بزرگ داریم؟ چند تا اندیشه‌گر داریم؟ متنها به دلیل آن‌که هنرمندهای بزرگ یا اندیشه‌گرهای بزرگ در واقع تیزبین‌تراند، و نهایت یا بیشینه آگاهی ممکن دوره خودشان را در آثارشان منعکس کرده‌اند، راحت‌تر می‌توانیم با آنها کار بکنیم، تا یک هنرمند دست سوم. این روش در مورد آن‌ها خیلی کارساز نیست، نه این‌که پاسخ ندهد. مثلاً در مورد شاعران زن، اگر دوستان



بخواهند در این مورد تحقیق بکنند من فروغ را پیشنهاد می‌کنم. چون فروغ سرآمد شاعران ایران است. یکی از ۵ شاعر یا ۱۰ شاعر بزرگ ایران است و هیچ کس هم در این نکته تردید ندارد. چه موافقان و چه مخالفان وی. یعنی در این جا مشکل پیش نمی‌آید. ما دز تمام رشته‌ها به اندازه انگشتان دست آدم نداریم. اندیشه‌گر بزرگ هم چند تا بیشتر نداریم و اتفاقاً یکی از سرآمدهای‌شان شریعتی است. من تأکید دارم که اگر شریعتی درست بررسی شود، به نظر من، نقاط کور و گره‌های تاریخی معاصر ما کشف خواهد شد. من خیلی خوشحالم که دوستان علاقه‌مندند و تشویق‌شان هم می‌کنم که در این زمینه جدی‌تر فعالیت کنند. البته نه این‌که یک مقاله ساده بنویسند در ستایش یا رد شریعتی.
○ به عبارت دیگر، شما نوعی جامعه‌شناسی فرهنگ را در نظر دارید.
پوینده: بحث، بحث جامعه‌شناسی فرهنگی

است. حالا ریزش‌ش که می‌کنیم، می‌شود جامعه‌شناسی فلسفه، یا جامعه‌شناسی خود جامعه‌شناسی و یا جامعه‌شناسی ادبیات و هنر. من هم فکر می‌کنم، بیش‌تر علاقه‌دوستان به این مسأله است و بیش‌تر صحبت هم حول همان مسأله.

به نظر من مشکلات نباید باعث شوند که ما از پیشبرد کار مأیوس شویم. اگر نگاه کنیم در تاریخ همیشه همین‌طور بوده است. در هیچ کدام از کارهای فرهنگی معتبری که شما طی تاریخ می‌بینید زمان بر وفق مراد اهل فرهنگ نبوده است. دیوان حافظ پر است از این قضاایا: «آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند». یعنی زمین و آسمان همیشه این کشتی ارباب هنر را شکسته است. این قضیه مال الان نیست. من فکر می‌کنم، شما از آن‌جایی که دانشجویان تیزبینی هستید، این‌ها برای‌تان مسلم است. یعنی فکر نکنید شما اگر بخواهید این کار را



بکنید، بقیه از شما حمایت می‌کنند و تشویق‌تان می‌کنند و تأییدتان می‌کنند و... اصلاً از این خبرها نیست. من خودم شاهدش هستم. هیچ کدام از محافل آکادمیک و غیرآکادمیک از کتاب گل‌دمن نقدی ارائه نکرد. یعنی توطئه سکوت مطلق. یک کلام درباره‌اش حرف نزدند. این یک نمونه‌اش است که تازه کتابش اعتبار جهانی دارد و ربطی به این مملکت هم ندارد. شما در این مملکت اگر می‌خواهید کار فرهنگی بکنید، به قول آل احمد که درست هم می‌گوید: «دارید جهاد می‌کنید». یعنی همه آسمان و زمین خلاف میل شما است. شما فقط با ایثار و فداکاری می‌توانید کارتان را پیش ببرید. من این‌ها را می‌گویم که در باغ سبزی نشان‌تان نداده باشم. ولی به‌رغم این، می‌گویم که باید این کار را کرد. یعنی از جمع ما دوستان، چند تا متفکر بزرگ بیرون بیایند، من در این کار اشکالی نمی‌بینم، این کار انجام می‌شود، ولی به شرط این‌که قضیه برای‌تان روشن شود. واقعاً

باید ایثار بکنید. چون الان تیراژ کتاب‌های خوب در ایران رسیده به هزار. یعنی از یک کتاب خوب اگر هزار جلد فروش برود، همه خوشحال‌اند. در چنین اوضاعی حالا شما می‌خواهید کار بکنید. الان من حدود هزار صفحه مطلب دارم که ناشری پیدا نمی‌شود چاپ‌شان بکند، تازه با این همه ناشران آشنایی که در جاهای مختلف دارم. ولی من دل‌سرد نشده‌ام. و به‌رغم تمام این مسائل می‌گویم کار را باید ادامه داد. و امیدوارم شما هم متوجه باشید که اگر بخواهید کار فرهنگی درست و حسابی انجام بدهید، باید برخلاف جریان آب شنا کرد. یعنی اگر نگاه کنید در ایران کار تولید نسبت به توزیع اصلاً به صرفه نیست. در تولید هم، تولید فرهنگی را کسی سراغش نمی‌رود. الان بهترین مترجمان و بهترین نویسندگان مملکت کار را اصلاً ول کرده‌اند. این است که امیدوارم شما با واقع‌بینی هر چه بیش‌تر، منتها با پیگیری و تلاش، کار خودتان را پیش ببرید. حالا بحث‌هایی را که بیش‌تر مایل هستید می‌توانیم ادامه دهیم...

من خودم خیلی مایلیم که خانم‌ها مثلاً به فروغ، پروین اعتصامی و... بپردازند. یعنی مسائلی که به نوعی مسائل خودشان و مسائل عمومی جامعه هم است. فکر می‌کنم این وظیفه شماهاست که تحلیل جامعه‌شناختی از فروغ ارائه بدهید و چون فروغ شاعر بزرگی است خیلی راحت‌تر می‌شود با آن کار کرد. چون مسائلی که دیگران به یک شکل ناقص می‌بهم یا پیچیده گفته‌اند او خیلی رک و صریح و آشکار گفته است. تیزبین هم بود و تجربه زندگی شخصی‌اش هم خیلی گسترده بود و واقعاً دنیایش، دنیای خیلی زیبا و همه‌جانبه است.

مقطع تاریخی فروغ، تاریخ معاصر است و تحولات جدید، که زن جدید در تاریخ ما وارد صحنه می‌شود و شعر فروغ بیان احساس آن زن است. زنی که دیگر سنتی نیست و آن مسائل قدیم را ندارد. مسائلش، مسائل جدید است. عاطفه‌اش عوض شده است. عقلش و مشکلاتش عوض شده است. در این‌جا هم باید تاریخ معاصر را خوب بدانید. مشکلات و معضلات صنعتی شدن ایران را شکل خاصی از تجدد و مدرنیسم که در ایران است، شما باید بشناسید... که تجدد ناقص الکن نتیجه‌اش به کجا کشید و تناقض‌هایی که زن‌ها در برخورد با این پدیده متضاد با آن روبه‌رو هستند: از یک‌طرف یک جامعه عمیقاً پدرسالار و

مردسالار که هیچ آزادی و تساوی واقعی برای زن در عمل و نظر در هیچ عرصه‌ای قائل نیست، و از طرفی، دنیایی که دگرگون شده است و سنتی که شکاف برداشته است. زنی که وارد صحنه اقتصاد شده است، به استقلال اقتصادی دست پیدا کرده است، می‌تواند مراحل تحصیلات عالی را طی بکند، به یک نوعی می‌تواند با اتکا به استقلال خودش، حرف‌های خودش را بیان کند که بسیار شیرین و جذاب خواهد بود. به نظر من از این دیدگاه باید به فروغ پرداخت، و چنین کاری می‌تواند به شناخت موقعیت زن در ایران کمک بکند، و نقاط گرومی و کوری که اصلاً باز نشده است را باز کند من متفکر و هنرمند دیگری را که خیلی دوست دارم و فکر می‌کنم تحلیلش خیلی کمک می‌کند به درک تاریخ، آل احمد است؛ تحلیل جامعه‌شناختی آل احمد به‌ویژه در پرتو تحولات اخیر بعد از انقلاب. آل احمد، فروغ، شریعتی آدم‌های برجسته‌ای هستند که خیلی کمک می‌کنند به شناخت جامعه‌خودمان.

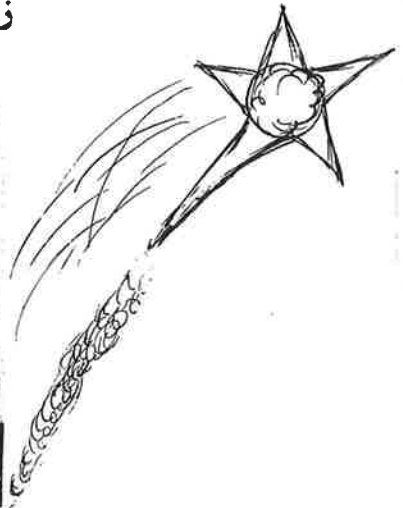
○ چگونه می‌توان به مقوله تعیین‌کننده اثر پی برد؟

پوینده. یعنی این‌که شما وقتی که اثر هنری را می‌خوانید این مقوله‌های تعیین‌کننده در آن اثر را بتوانید تشخیص بدهید. مثال ساده‌ای بزنم. مثلاً اگر دقت کنید، یک مقوله تعیین‌کننده در دیوان حافظ «رنسیدگری» است. می‌گوید «سرحلقه رندان جهان» یک مقوله تعیین‌کننده دیگر در دیوان حافظ شکایت از سالوس و ریا و تزویر است. این‌ها در بیش‌تر غزل‌ها تکرار می‌شوند. یک مقوله دیگر تضاد بین شیخ و محتسب با رند است. یعنی محتسب‌ستیزی و رندستایی (اگر بخواهیم این‌ها در مقابل هم قرار دهیم). مقوله‌ای دیگر عیش‌سنایی است. حافظ طرفدار عیش و خوشی است. در کم‌تر غزلی است که شما با این مقوله مواجه نشوید. ۳۰۰ بار شاید تکرارش می‌کنند.

این‌ها روش تعیین موضوع است. این‌که شما مقوله‌های تعیین‌کننده اثر هنری و تفکر را تعیین بکنید. باید بارها بخوانید تا به این‌جا برسید.

این‌جا دیگر به تیزبینی محقق و مجموعه اطلاعات وی بستگی پیدا می‌کند. یعنی میزان اطلاعاتش از تاریخ ایران در آن مقطع خاص چیست؟ شما اگر میزان اطلاعات‌تان متفاوت بشود، میزان دریافت‌تان از آن اثر هم فرق می‌کند. باید آدم جامع‌الاطرافی باشید.

زنده یاد پروانه فروهر



به یارب یارب شب زنده داران
 به امید دل امیدواران
 به پیشانی پاک صبحگاهان
 به اندوه و سرشک بی پناهان
 به فریاد شکسته در گلوها
 به نقش مانده در دل آرزوها
 به ابر آسمان ها موج دریا
 به شور عاشقی ها ، شوق فردا
 به معبد های گردآلوده مهر
 به چشم بی فروغ و زردی چهر
 به اشک مادران داغ دیده
 به گل های خزان نادیده چیده
 به راه دوستان هستیم ، هستیم
 که نامردیم اگر پیمان شکستیم
 در این ویرانه آباد غم آور
 که جغد شوم هر دم می زند پر
 پلیدان جای نیکان برنشسته
 دلیران دست ها در بند بسته
 به خون زنگ دل از غم ها زداییم
 مزار دوستان با خون بشویم
 سرود زندگی از نو بگویم
 در این ره گر هزار از ما بمیرد
 اگر از سینه هامان خون بریزد
 به نامردی به جانهامان ستیزند
 به راه دوستان هستیم ، هستیم
 که نامردیم اگر پیمان گسستیم
 رهی در پیش ما گسترده دیروز
 که راه بازگشتن نیست امروز
 رهی با داغ خون و ناله سرد
 رهی رنگین به خون پاک هر مرد

یادی از زنده یاد

محمد مختاری

زنده یاد محمد مختاری که او نیز به جرم دگراندیشی توسط مزدوران وزارت اطلاعات آخوندی در آذر ماه ۱۳۷۷ به قتل رسید ، در سال ۱۳۲۱ در مشهد متولد شد. در دانشگاه فردوسی مشهد تحصیلات خود را به پایان رساند و سپس فعالیت های ادبی خود را با همکاری با نشریات ادبی آغاز کرد .

وی علاوه بر انتشار آثار ادبی خود ، از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۱ ، تحت عنوان محقق در بنیاد شاهنامه به فعالیت علمی پرداخت . وی همچنین مدتی در دانشگاه هنرهای دراماتیک به تدریس اسطوره شناسی مشغول شد . وی از عناصر و اعضای فعال کانون نویسندگان پس از انقلاب بود و در این راه به فعالیت های صنفی - ادبی در راه احیای این کانون نیز مشغول بود .

وی پس از انقلاب حدود دو سال را به خاطر عقاید و آرمان هایش در زندان به سر برد و سپس از داشتن هرگونه شغل دولتی نیز محروم گردید .

وی که کارشناس ادبیات بود ، بیشتر آثار خود را نیز در حیطه مسائل ادبی نگاشت و کمتر به مسائل سیاسی پرداخت. نخستین اثر زنده یاد مختاری ، در سال ۱۳۵۳ منتشر شد که کتاب شعری بود با نام قصیده های هاویه . اثر دیگر وی در سال ۱۳۵۷ تحت عنوان شعر ۵۷ منتشر شد و سپس از سال های پس از انقلاب آثار زیر را از خود به یادگار گذاشت :

- * سیاوش : با همکاری استاد مجتبی مینوی ۱۳۶۲
- * حماسه در رمز و راز ملی ۱۳۶۸
- * منظومه ایرانی (شعر) ۱۳۶۸
- * اسطوره زال ۱۳۶۹
- * انسان در شعر معاصر ۱۳۷۱
- * ری را (درباره اشعار نیما یوشیج) ۱۳۷۶
- * تمرین مدارا (آخرین اثر چاپ شده) ۱۳۷۷
- ترجمه ها :
- * آنا اخمانوا (بررسی اشعار آنا اخمانوا)
- * مایاکوفسکی
- * تسوه تایوا (شاعره روس)
- آثار زیر چاپ :
- * هفتاد سال عاشقانه (بررسی اشعار)
- * زاده اظطراب جهان (ترجمه اشعار اروپای شرقی)
- * وزن دنیا
- * چشم مرکب
- * آرایش درونی
- * سحابی خاکستری
- * واقعیت و داستان بلند (ترجمه)



نقبی به درون

همانطور که در شماره قبیل هم اشاره کرده بودیم ، تصمیم گرفته ایم ، در هر شماره از نشریه ، صفحاتی را به بخشی تحت عنوان " نقبی به درون " اختصاص دهیم . در این صفحات ، مطلب یا مطالبی را از نشریات داخل کشور انتخاب کرده و درج می نماییم . معیار گزینش این مطالب ، افشای هر چه بیشتر اوضاع و احوال داخل کشور ، برای خوانندگان است . بدیهی است که چاپ این مطالب به هیچ وجه به معنای تأیید نقطه نظرات مطرح شده در آنها نیست ، و تنها جنبه اطلاع رسانی دارد و نه چیزی دیگر . هدف از گشودن این صفحات انعکاس مشکلات و مصائب مردم محرومان در سرزمینی اهورایی و علوی است که اینک اسیر اهریمنان و سفیانیان گشته است!

برای این شماره از نشریه مطلبی را در رابطه با جنایات زنجیره یی اخیر از روزنامه ایران ، ۲۳ آذر ۱۳۷۷ ، صفحه ۱۴ ، برگزیده ایم .

جنازه محمد جعفر پوینده ششمین قربانی قتل های زنجیره ای مشکوک چگونه کشف شد

رد پای عاملان قتل نویسندگان!



از راست به چپ : دکتر مجید شریف، محمدرضا مختاری - جعفر پوینده

با پیداشدن جنازه محمدجعفر پوینده تعداد نویسندگانی که در تهران به دست شکارچیان قلم روده شده و به قتل رسیده اند به چهار نفر رسید و اگر قتل داریوش فروهر و همسرش پروانه را منتسب به این گروه بدانیم، تعداد قربانیان به شش نفر می رسد. پریشب در آخرین ساعتی که روزنامه ایران آماده چاپ می شد، یکی از خبرنگاران ما از حوالی هاشم آباد شهریار خبر داد جنازه محمدجعفر پوینده چهارمین نویسنده روده شده را در بیابان پیدا کرده اند. برای انعکاس این خبر، ناگزیر شدیم گزارش کوتاهی را در مراحل چاپ در صفحه دوم روزنامه بگنجانیم و اکنون گزارش کاملی از ماجرای روده شدن این نویسنده و یافتن جنازه وی را می خوانید:

ظهر روز پنجشنبه گذشته، تلفن پاسگاه انتظامی دهمپوره شهریار زنگ زد و فردی که حاضرشد خود را

علت خفگی و فشار برگردن به قتل رسیده است. به گزارش خبرنگار ما علت مرگ دکتر مجید شریف در ظاهر امر به علت ایست قلبی جلد رسیده است ولی آزمایش های کامل پزشکی قانونی (به درخواست قاضی پرونده) ادامه دارد تا علت اصلی مرگ مشخص شود. به گفته خانواده اش، مجید شریف هیچگونه نشانه ای از بیماری نداشته و از سلامت کامل برخوردار بوده است. شریف پس از آذان صبح با لباس ورزشی از منزلش در خیابان استامپه های بیرون آمد و هنگام صبح یکی از رفیقان، با جنازه او که در یکی از خیابانهای فرعی استامپه های افتاده بود، برخورد کرد. به گفته یکی از کارشناسان امکان دارد مجید شریف نیز در جریان روده شدن و یا احتمالاً با تریاق آمول هوا، دچار ایست قلبی شده باشد. همه کارشناسان قضایی به این

در حواصی مردم از دستگاہهای قضایی و انتظامی بو ای شناسایی عاملان حساب

شکار آسانی اهل قلم، نگرتهایی در میان قشرهای جامعه، بویژه نویسندگان خبرنگاران معطوبان پدید آورده است و مردم برای شناسایی عاملان این جنایات شیوه های را پیشنهاد می کنند. به گفته اکثریت مردم، شکارچیان قلم، مسلمان گروهی تکرو و افراطی هستند. از سوی آزادی قلم و اندیشه را سرزمینی نابینا و آسوی دیگر می خواهند بار آورده

ساعت مچی به دست داشت . به نظر می رسید که جنازه را شب پیش یا سحرگاه با استفاده از تاریکی شب به این بیابان آورده و کنار راه آهن انداخته اند و به احتمال زیاد رهگذران اندکی که از آن حوالی می گذرند ، جنازه را دیده اند ولی حاضر به تماس با مأموران نشده اند تا اینکه هنگام ظهر ، فرد ناشناس با پاسگاه تماس گرفته است . مأموران انتظامی در بررسی های اولیه متوجه شدند که آثار خفگی بر روی گلولی مقتول دیده می شود و احتمالاً او را با یک رشته طناب که به گردنش انداخته اند ، خفه کرده اند . گزارش پیدا شدن این جسد که تا آن لحظه هویتش روشن نشده بود ، به دادگستری شهریار فرستاده شد و به دستور قاضی جنایی شهریار ، کارآگاهان دایره جنایی تحقیق در این باره را آغاز کردند . مأموران دایره تشخیص هویت از جسد و نحوه قرار گرفتن آن در کنار راه آهن عکسبرداری کردند و سپس جنازه برای شناسایی و تشخیص هویت مقتول و تعیین علت مرگ به پزشکی قانونی انتقال یافت . یکی از کارآگاهان شهریار که به دنبال سرنخی برای شناسایی مقتول بود ، ناگهان به یاد خبر ناپدید شدن محمدجعفر پوینده و تنها عکس رنگی که از او در روزنامه ایران چاپ شده بود افتاد و با مطابقت چهره مقتول با عکس چاپ شده در روزنامه متوجه شد که شباهت عجیبی میان این دو تصویر هست . شبانه با منزل پوینده تماس گرفتیم و از همسر او خواستیم

با پیدا شدن جنازه محمدجعفر پوینده ، تعداد نویسندگانی که در تهران به دست «شکارچیان قلم» روده شده و به قتل رسیده اند ، به چهار نفر رسید و اگر قتل داریوش فروهر و همسرش را پروانه را منتسب به این گروه بدانیم ، تعداد قربانیان به شش نفر می رسد . پریشب در آخرین ساعتی که روزنامه ایران به آماده چاپ می شد ، یکی از خبرنگاران ما از حوالی هاشم آباد شهریار خبر داد جنازه محمدجعفر پوینده ، چهارمین نویسنده روده شده را در بیابان پیدا کرده اند . برای انعکاس این خبر ، ناگزیر شدیم گزارش کوتاهی را در مراحل چاپ در صفحه دوم روزنامه بگنجانیم و اکنون گزارش کاملی از ماجرای روده شدن این نویسنده و یافتن جنازه وی را می خوانید :

ظهر روز پنجشنبه گذشته ، تلفن پاسگاه انتظامی «ده مویز» شهریار زنگ زد و فردی که حاضر نشد خود را معرفی کند ، خبر داد جنازه یک مرد ، در بیابانی نزدیک شهریار ، در نزدیکی پل بادامک و کنار ریل راه آهن افتاده است . مأموران انتظامی فوراً با نشانی هایی که فرد ناشناس داده بود ، به محل رفتند و با جسد مرد میانسالی روبرو شدند . مقتول کفش و شلوار مشکی به پا داشت و یک کاپشن صورتی و بلوز خاکستری به تن داشت . مأموران در جست و جوی جیب های مقتول هیچگونه کارت یا مدرکی که هویتش را روشن کند پیدا نکردند و تنها یک حلقه ازدواج به انگشتش دیده می شد و یک

مشخصات ظاهری شوهرش را در روز ربوده شدن شرح دهد . وی گفت : شوهرم صبح روز چهارشنبه هنگامی که از منزلمان در خیابان کارگر شمالی برای رفتن به دفتر کارش در ایرانشهر شمالی بیرون رفت . یک کاپشن صورتی با زیرپیراهن رکابی و بلوز خاکستری پوشیده بود و شلوار و کفش مشکی به پا داشت . افسر پرونده پس از دریافت این اطلاعات متوجه شد که نشانی های عنوان شده با مشخصات ظاهری جنازه یکسان است و به این ترتیب هویت آن روشن شد .

سرانجام همسر محمدجعفر پوینده ، نیمه شب به پاسگاه شهریار رفت و پس از بررسی نشانه ها و مدارک متوجه شد مقتول شوهر ناپدید شده اوست که ساعت دو بعد از ظهر پس از بیرون آمدن از دفتر کارش در خیابان ایرانشهر شمالی ناپدید شده بود . خانم پوینده صبح دیروز به همراه چند تن از بستگانش به پزشکی قانونی رفت و جنازه همسرش را در آنجا شناسایی کرد .

به گزارش خبرنگار ما ، در نحوه ربوده شدن ، قتل و پیدا شدن جنازه های چهار نویسنده و ناشر به قتل رسیده شباهت هایی به چشم می خورد . بررسی های قضایی نشان می دهد که شکارچیان قلم ، درباره قربانیان خود اطلاعات و آگاهی های لازم را داشته اند و با توجه به آشنایی با سوابق و فعالیت های اجتماعی آنان ، محل سکونت و کارشان و همچنین مسیر راه و ساعات رفت و آمدشان ، نقشه ربوده شدن آنان را طراحی و اجرا کرده اند . به گفته کارشناسان نحوه دسترسی به این گونه اطلاعات درباره نویسندگان ، می تواند برای شناسایی شکارچیان قلم مؤثر باشد .

فاصله کوتاه از زمان ربوده شدن تا انداختن جنازه قربانیان در نقاط خلوت شهر و بیابان ، یکی دیگر از موارد مشابه میان این جنایت ها است .

به عنوان مثال جنازه محمد مختاری کمتر از ۲۴ ساعت بعد از ربوده شدن در بیابانی پشت کارخانه سیمان شهر ری پیدا شد . مختاری عصر روز پنجشنبه دوازدهم آذرماه به قصد خرید از خانه بیرون رفت و جنازه اش را روز جمعه پیدا کردند .

محمدجعفر پوینده را نیز بعد از ظهر روز چهارشنبه در راه خانه اش ریودند که جنازه اش روز بعد (یعنی روز پنجشنبه) پیدا شد. جنازه مجید شریف نیز (در صورتی که ثابت شود به دست شکارچیان قلم کشته شده) صبح زود برای ورزش از خانه بیرون رفت و بعد همان روز جسدش را در یکی از خیابان های فرعی و خلوت نزدیک خانه اش یافتند . ابراهیم زال زاده (نویسنده و ناشر) هم هنگام شب وقتی از محل کارش به خانه برمی گشت ربوده شد و جنازه اش را صبح روز بعد در یافت آباد پیدا کردند.

کوتاهی زمان (از ربوده شدن تا قتل) این فرضیه قوی را برای مأموران کشف جرم پدید آورده که شکارچیان قلم در اجرای نقشه قتل ها ، پس از آنکه فرد مورد نظر را ربوده اند ، از قبل او را محکوم به مرگ تشخیص داده و به قتل رسانده اند و با استفاده از تاریکی شب جنازه اش را به نقطه یی خلوت کشانده و رهاش کرده اند .

مسئله مورد توجه دیگر این است که شکارچیان قلم در جریان اجرای قتل ها ، همه مدارک مربوط به شناسایی قربانیان را

برمی دارند و سپس جنازه های قربانیان را با خودروهای خود با استفاده از تاریکی شب به نقطه خلوتی انتقال می دهند .

عدم استفاده از اسلحه گرم و استفاده از چاقو و یا طناب مورد مشابه قتل ها در میان چند قربانی است . سیواوش مختاری پسر بزرگ مرحوم مختاری می گوید : علت مرگ پدرم در آزمایش اولیه جسد ، خفگی با طناب تعیین شده و محمدجعفر پوینده نیز به علت خفگی و فشار بر گردن به قتل رسیده است .

به گزارش خبرنگار ما علت مرگ دکتر مجید شریف در ظاهر امر به علت ایست قلبی جان سپرده است ولی آزمایش های کامل پزشکی قانونی (به درخواست قاضی پرونده) ادامه دارد تا علت اصلی مرگ مشخص شود . به گفته خانواده اش ، مجید شریف هیچگونه نشانه ای از بیماری نداشته و از سلامت کامل برخوردار بوده است . شریف پس از اذان صبح با لباس ورزشی از منزلش در خیابان مطهری بیرون آمد و هنگام صبح یکی از رفتگران ، با جنازه او که در یکی از خیابان های فرعی مطهری افتاده بود ، روبرو شد .

به گفته یکی از کارشناسان امکان دارد مجید شریف نیز در جریان ربوده شدن و یا احتمالا با تزریق آمپول هوا ، دچار ایست قلبی شده باشد .

همه کارشناسان قضایی به این نکته تأکید دارند که سازمان پزشکی قانونی در کالبدشکافی اجساد قربانیان و تعیین علت مرگ آنان سرعت عمل نشان نمی دهد چرا که اعلام سریع نظر آنان می تواند برای شناسایی عاملان قتل ، به قاضی و مأموران کشف جرم کمک های مؤثری بکند .

نکته مهم دیگری که برخی از کارشناسان به آن تأکید دارند این است که شکارچیان قلم در ربودن اهل قلم ، خود را به عنوان مأمور جا می زنند و احتمالا با ظاهری ساختگی و جعل عنوان و مدرک ، از قربانی می خواهند که همراه آنان برای ادای توضیحاتی برود . به همین دلیل است که قربانیان هنگام ربوده شدن ، از خود مقاومتی نشان نداده اند و سوار خودروهای شکارچیان قلم شده اند . به گفته یکی از کارشناسان جنایی ، از این پس ممکن است ، شکارچیان قلم شیوه دیگری برای آدم ربایی به کار برند .



بنا به نوشته مجله ایران فردا ، «پزشکی قانونی در جواز دفن زنده یاد مجید شریف ، علت مرگ را «نامعلوم» اعلام کرده است». این در حالی است که پیش از این از سوی رژیم اعلام شده بود که علت مرگ سکت قلبی در حال ورزش بوده است . این نشریه همچنین به این موضوع اشاره کرده است که «یکی از اقوام مرحوم شریف ، طی نامه یی که برای مطبوعات ارسال کرده به مواضع قوه قضائیه که به طور قطعی علت مرگ آن مرحوم را «ایست قلبی» و موضوع را مختومه اعلام نموده ، اعتراض کرده و گفته است «طبق نظر پزشکان اکثر مرگ ها منجر به ایست قلبی می شوند . به این معنا که قلب از تپش می ایستد.»

آنارشیسیم!

بوی خوش چای و سیگار و شعار و باروت در خانه های تیمی!

مالکیت دزدی است و حق زنده ماندن بالاتر از حق مالکیت خصوصی است. قدرت را تقسیم کنید تا قدرتمند و زورگو به وجود نیاید. هرکدام از اعضای جامعه برای بی عدالتی اجتماعی حاکم آن جامعه مسئول است. فرهنگ را خفه کردند، خلاق باشید! احزاب یا برای به خواب بردن اعضا تأسیس شده اند یا برای یک بیداری مخوف و ناشی از وحشت زدگی. واقعگرا باشید، خواهان غیر ممکن شوید! ... اینها از جمله شعارهای دیواری بودند که حین انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه از طرف آنارشیست ها بر در و دیوار شهرهای بزرگ نوشته شده بودند.

ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۹۴) پایه های فلسفی و اخلاقی آنارشیسم را بنیاد نهاد.

اگر انسان برده انسان نبود، زندگی، جامعه و طبیعت بهشت برین می شدند. من آزاد نیستم \ من فقط قدرت انتخاب و رأی دارم \ که کدام دزد از من سرقت کند \ و کدام جانی به من فرمان دهد \. اغراق، افراط و تند روی آغاز کشف و خلاقیت و پیروزی است. هر عمل انقلابی خود تبلیغی است سیاسی. هر چه تعداد دشمن بیشتر، احترام و حیثیت برای آدم مبارز بیشتر! نابود باد تئوری های سیاسی و فلسفی! آنها تنها یک دروغ باقی هستند، حقیقت یک تئوری نیست، بلکه عمل است، زندگی خود عمل است. آنارشیسم منبع گرما دهنده به تاریخ است و هیچ دستور و قانونی نمی تواند مانع انجام خواسته های انسان طرفدار عدالت گردد. واقعیت بخشیدن به نظرات منطقی و انسانی یک وظیفه ملی است، در این راه اجازه دست زدن به هر عملی هست ... و اینها از جمله نظراتی بودند که در بحث های محفلی قرن ۱۸ و ۱۹ و جنبش دانشجویی گروه های آنارشیست قرن فعلی مطرح می شدند.

آنارشیست ها بر خلاف مارکسیست ها فرقی بین انقلاب فرهنگی و انقلاب قائل نبودند، آنها انقلاب فرهنگی را موکول به پیروزی انقلاب اجتماعی نمی کردند، در صورتی که سوسیالیست های طرفدار اتوریته و دولت کارگری، انقلاب فرهنگی را تا حد مسائل اقتصادی تنزل می دادند و آن را وابسته به مسائل زیربنایی از جمله اقتصاد و سیستم اقتصادی می کردند. هنر و ادبیات آنارشیستی، تعلیم و تربیت آزاد و بدون

اتوریته، و جنبش فرهنگ زیرزمینی اقلیت ها در قرون اخیر تحت اثر فلسفه و جهان بینی آنارشیستی به وجود آمدند. به قول آنها، هنر و زیبایی شناسی حاکم دولتی در همه جوامع طبقاتی تنها در خدمت ثروتمندان و به زبان صمد بهرنگی «چوخ بختیار»های تازه به دوران رسیده است. این گونه هنر و فرهنگ، دفاع از منافع و امتیازات شخصی و اجتماعی آن گروه ها را به عهده دارد. از جمله پیشگامان فرهنگ ادبی - هنری آنارشیسم، می توان از مکتب دادائیسیم و سوررئالیسم نام برد. مثلا در مانیفست سوررئالیست ها که در سال ۱۹۲۴ در پاریس انتشار یافت، آمده: به خیابان ها بریزید و شیک پوش ترین عابرین را مورد حمله قرار دهید! چون آنها این گونه افراد بی خیر را به حساب استثمارگران و زورگویان می گذاشتند ... در فرهنگنامه های حاضر، آنارشیست ها را به معنی «بی قانون و ضد قانون» توصیف کرده اند. این گونه لغت نامه ها به قول آنارشیست ها برای استفاده کننده و بدون فرهنگ سیاسی است، چون آنارشیست ها، به قول خود، قوانین و اصول خاص خود را دارند. در منابع ضد چپ آمده: آنارشیست آدمی است جانی و وحشی و بی حیا که تا مغز استخوان به میکرب سفلیس کمونیست مبتلا شده و و قبل از مرگ، روح و جسمش تجزیه و فاسد گردیده! یا در منابع مارکسیستی آمده: آنارشیست ها، هرج و مرج طلب های چپ خرده بورژوا، آتش بیاران معرکه ضدانقلاب و پادوهای اراده گرای ایده آلیست هستند. و اهل سخنی می گفت: من از تنفر آنارشیست ها متنفرم! تروتسکی، تئورسین انقلاب اکتبر و مارشال برکنار شده ارتش سرخ، در سال ۱۹۲۰ خطاب به آنارشیست ها می گوید: گم شوید و به آنجایی بروید که جای واقعی تان است، یعنی به زیاله دان تاریخ!، و استالین در مقاله ای به نام «آنارشیسم یا سوسیالیسم» در سال ۱۹۰۶ می نویسد: ما بر این باوریم که آنارشیسم دشمن واقعی مارکسیسم است و ما می دانیم که دشمن واقعی را باید با یک مبارزه مجبور به سکوت کرد. و سوسیالیستی اصلاح گرا در انتقاد از تاکتیک آنارشیست ها می گوید: توهم و ساده گرایی است، اگر خیال کنیم همبستگی استثمارگران و زورگویان در اثر انفجار چند کیلو دینامیت از هم بپاشد. و در حوزه فرهنگی، منتقدی می نویسد: تحسین و ترور و قتل در ادبیات، همچون کاری که سوررئالیست ها انجام می دهند، موجب جمود فکری می شود و این گونه هنرمند را به انسانی کر و لال تبدیل می کند.

پیشینه تاریخی آنارشیسم

لغت آنارشیسم به قدمت تمدن و فرهنگ بشری است، ریشه آن از کلمه یونانی «ضدآرش» گرفته شده که به معنی مخالفت و طرد هرگونه قدرت، زور و حاکمیت و اتوریته، چه در زندگی و امور خصوصی و چه در جامعه است. شاید بتوان گفت افکار و جنبش آنارشیستی به معنای امروزی در دوران باستان و قرون وسطی وجود نداشته. پایه گذاران و تئورسین های واقعی آنارشیسم در قرن ۱۸ میلادی می زیستند؛ از جمله، بعضی از فیلسوفان عصر روشنگری اروپا را جزء

آنارشیست ها به شمار می آورند . اولین نظریه پردازان آنارشیست را می توان در میان این گونه فیلسوفان اجتماعی یافت . یکی از سرشناس ترین آنها ، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۷۲) است که پایه های فلسفی و اخلاقی آنارشیسم را بنیاد نهاد . او می گوید: انسان ، آزاد در طبیعت و جامعه به دنیا آمده ، ولی در همه جا به غل و زنجیر کشیده شده . ایمان به آزادی انسان ، نیروی محرک و پیشرفت قرن ۱۸ و ۱۹ غرب شد . ایمان به آزادی انسانی که از قید و بند فئودالیسم و کلیسا رها نشده ، گرفتار غل و زنجیر نظام سرمایه داری و دولت مرکزی خشن شد . ریشه تئوریزه شدن آنارشیسم در اصل در جنبش کارگری قرون اخیر است و آن خشم شدید انسان تحقیر شده نسبت به انسان های استثمارگر و توهین کننده است . آنارشیسم همچنین نظرات بسیاری از لیبرالیسم فکری قرن ۱۹ را به عاریت گرفته و به انعکاس انقلابی آنها پرداخت . آنارشیسم مدرن ، همچون مارکسیسم ، نتیجه جنبش کارگری نظام سرمایه داری است و همچون مارکسیسم متکی به فلسفه ماتریالیسم ، و همچنین محصول انقلاب صنعتی - بورژوازی اروپاست و همانطور که گفته شد حتا ریشه های فلسفی آن در عقاید و نظرات سیاسی قرن ۱۸ قابل یافتن است . علل وجود آنارشیسم یک کشف علمی در علوم اجتماعی یا نظری یا به علت یک سیستم فلسفی نبود ، علوم نظری و علوم اجتماعی فاصله ای محسوس با این ایدئولوژی که خود یک جنبش اجتماعی است ، داشتند . آنارشیسم به قول هواداران خود ، همچون سوسیالیسم و سایر حرکات اجتماعی ریشه در خلق و خوی جنبش مردمی دارد و تا زمانی که اعتراض و جنبش اجتماعی وجود داشته باشد ، بشاشیت ، تازگی و نیروی خلاق آن در انتقاد و افشاگری سیستم حاکم به حال خود باقی خواهد ماند .

در آغاز جنبش کارگری و سوسیالیستی جوان ابتدایی ، سوسیالیسم همچون یک «جنبش فرهنگی» صاحب دو نوزاد دوقلو ، ولی دشمن همدیگر ، یعنی جنبش مارکسیستی و جنبش آنارشیستی گردید . در طول تاریخ ده ها نوع آنارشیسم اعلان وجود کردند ؛ تولستوی ، نویسنده انسان دوست روس ، طرفدار نوعی آنارشیسم مذهبی - مسیحی بود . او به کار بردن هر نوع خشونت حتا در برابر زورگویان و جانیان را منع می کرد و در زمان خود مریدان زیادی یافت و در اروپای عصر خود بسیار مشهور شد . اکثر آنارشیست های پیگیر و سوسیالیست ، بهای کلانی در زندگی خصوصی برای سرنوشت تراژدیک خود پرداختند .

آنارشیست ها خود را تنها بدل ، شانس و آلترناتیو برای پیروزی یک سوسیالیسم انسانی و آزادی بخش می دانستند ، در عوض دولت و حاکمیت قوی تر ، آنها خواهان جامعه آزادتر بودند . به نظر آنها در جامعه سرمایه داری ، فن و صنعت و تکنیک نه تنها در خدمت انسان نیست ، بلکه آنها مقدمات بیماری و مرگ او را فراهم کرده اند . آنارشیست ها خود را نوعی سوسیالیست می دانند . هدف آنها حذف استثمار انسان توسط انسان و نابودی دولت طبقاتی استثمارگر و خشن است . آنها در مرکز فعالیت های سوسیالیستی خود به افکار آزادی خواهانه اهمیت

درجه اول می دهند . مبارزه با اعتقادات قرون وسطایی کلیسا از طریق تعلیم و تربیت عقلی ، خردمندانه و علمی ، پایه گذاری یک روش علمی و سیستم تحقیق انساندوستانه ، تأسیس مدارس آزاد و غیروابسته دولتی به تقلید از مدارس که بر پایه نظرات تولستوی ، نویسنده روس ، جزء برنامه آنها بود . یک آنارشیست طبق مرام رادیکال خود طرفدار جامعه آزاد است ؛ او طرفدار انسان هایی است که زیر چکمه حاکمان ، اربابان و قدرتمندان له نشوند . او برای برکناری و نابودی و لغو هرگونه قدرت ، دولت و زورگویی وارد مبارزه سیاسی و اجتماعی می شود . دشمنی او با دولت ، کلیسا ، سرمایه ، نیروهای سرکوب و امنیتی ، فرهنگ حاکم و غیره است . آنارشیست به ادعای خود برای یک جامعه بدون اتوریته و استثمار و از خود بیگانگی که بر پایه اصول اتحاد ، به جای فردگرایی - کمک و دستکاری متقابل ، به جای رقابت نابود کننده - توافق و اتحاد آزاد ، به جای اطاعت اجباری و کورکورانه - مبارزه می کند . طبق اسناد ، هدف آنها حذف دولت مرکزی ، حذف مرزهای جغرافیایی ساختگی ، حذف دستگاه و سیستم اداری و حکومتی ، و پیاده کردن و جانیشینی چهارچوب های نو بر پایه برابری حقوق کمونی و شوراهای که به صورت فدراتیو و غیر مرکزی سازماندهی می شوند ، است . آنها بر این باور بودند که به قدرت رسیدن و حاکمیت موجب فساد فرد و گروه می شود . باکونین (۱۸۷۶ - ۱۸۱۴) می گفت : به انقلابی ترین آدم ها ، اگر یک سال امکان قدرت و فرماندهی بدهی ، انسان های فرصت طلب و فاسدی می شوند بدتر از تزارهای روس . و کروپتکین (۱۹۲۱ - ۱۸۶۲) می گفت : بلشویک ها نشان دادند که چگونه نباید دست به انقلاب زد! به قول آنها ، وکلا ، استادان ، شهرداران و سایر مقامات لشکری و کشوری! ، هر کدام با یافتن امکان و رسیدن به پست و مقام به چاییدن رنجبران می پردازند . آنها به علت استثمار و خرسواری بر آسمان جلها و کلاه نمدی ها ، اینچنین چاق و چله شده و دارای غبغب و کبک شده اند .

نام آنارشیست ها تا اواخر قرن ۱۹ میلادی برای طیف های مختلف طرفدار ، معانی مختلف داشت . عده ای خود را فدراتیو نامیدند ، یعنی خودمختار و غیر مرکزی بر پایه اصول کمون های متساوی الحقوق . عده ای دیگر خود را کلکتیو ، یعنی نوعی جمع گرا نامیدند ، و عده ای نیز به نوعی از لیبرالیسم آزادی خواهانه فردی گرایش نشان دادند و آن را نمایندگی می کردند . غیر از آنها گروه های دیگری از جریانات اجتماعی وجود دارند که آنها هم به نوعی خود را آنارشیست می نامند . مثلا طرفداران نوعی آنارشیسم فردی ، طرفداران طبیعت و مکتب گیاهخواری ، اصلاحگران اجتماعی طرفدار صلح ، گروهی از تروریست های غیر سیاسی و بعضی از گروه های ادبی - هنری مانند دادائیسم ، سوررئالیسم و بعضی از رماتیک ها و غیره . به نظر آنارشیست های افراطی ، زیر حکومت و نفوذ فرد و دولت بودن یعنی خشونت نیروهای امنیتی را تحمل کردن ، مورد جاسوسی واقع شدن ، دستور و فرمان بردن ، با قوانین و مقررات غیر ضروری مبداران شدن ، محدود و محاصره و زندانی

شدن ، مغزشویی شدن ، به زیارت و پابوسی صاحبان زر و زور رفتن و آنها را تملق کردن ، کنترل شدن ، مورد آزمایش واقع شدن ، قربانی قضاوت اشتباهی شدن ، سانسور شدن ، و امر بردن از کودن های زورگویی که نه حق آن را دارند و نه صلاحیت و دانایی لازم را . زیر سلطه کسی و سازمانی بودن ، یعنی با هر حرکت و عملی وارد پرونده ای شدن ، زیر ذره بین و دوربین قرار گرفتن ، مهر خوردن ، اندازه شدن ، ارزشیابی شدن ، مالیات دادن ، التماس کردن ، اجازه خواستن ، به قیومیت درآمدن ، اخطار شدن ، ردیف شدن ، و جریمه و تنبیه شدن . زیر دست حکومتی بودن ، یعنی به بهانه منافع عده ای مورد سوء استفاده واقع شدن ، فریب خوردن ، انحصاری شدن ، واژده و مایوس شدن ، به پوچی رسیدن و در صورت کوچک ترین مقاومت و با سر دادن اولین کلمه اعتراض ، تحقیر شدن ، تعقیب شدن ، شکنجه شدن ، پوزند خوردن ، زندانی شدن ، تیر خوردن ، تویخ شدن ، تبعید شدن ، تمسخر شدن ، و بی آبرو و حیثیت شدن . این است حکومت آنها ، و این است اخلاق و عدالت آنها!

نظریه پردازان آنارشیسم : باکونین و کروپوتکین

آنارشیسم هم مانند هر ایدئولوژی دیگر ، دارای نظریه پرداز و تئورسین خاص خود بود . یکی از نظریه پردازان آنارشیسم ، باکونین ، متفکر روس است . باکونین بر خلاف کارل مارکس که قشری از کارگران بیکار ، یعنی لپن پرولتاریا را ضد انقلابی به حساب می آورد ، روح و نیروی انقلاب سوسیالیستی آینده را در اقلشار خرده بورژوا شده طبقه کارگر که صاحب آب و نانی شده بودند ، نمی دید ، بلکه برعکس ، در میان این گونه گروه های کارگر بیکار حدس می زد . باکونین خود را جمع گرا می نامید و از به کار بردن صفت کمونیست برای خود اجتناب می کرد . والتر بنیامین ، منتقد آلمانی ، می نویسد : بعد از باکونین ، در اروپا دیگر تعریف و مفهومی از آزادی واقعی و انقلابی مطرح نشد . از جمله ترورهای گروه های افراطی آنارشیست طرفدار باکونین ، قتل آلکساندر دوم ، تزار روسیه بود . موقعی که همزمان ، سه کشور روسیه ، آلمان و اطریش باکونین را غیابا و حضوری به مرگ محکوم کردند ، او در زندان آلمان سعی کرد با کمک فسفر حاصل از چوب کبریت در زندان خودکشی کند . در گزارشی درباره او آمده که از پول های رسیده به او از طرف هواداران و خانواده ، او تنها پول سهم چای و سیگار و غذای روز را کنار می گذاشت و بقیه را به سازمان های انقلابی آن زمان می داد . لنین افکار و اعمال او را با دیدی انتقادی ، محصول و ناشی از یأس و ناامیدی سیاسی روشنفکرانه نامید . شخصیت دوم نظریه آنارشیست ، کروپوتکین نام دارد . هیچکدام از تئورسین های آنارشیسم بعد از باکونین نتوانست به اندازه کروپوتکین از نظر علمی آن را تئوریزه و از نظر تبلیغی برای آن جذابیت اجتماعی پیدا کند . کروپوتکین در سال ۱۸۴۲ میلادی در یک خانواده اشرافی روس به دنیا آمد . طبق معمول و رسم آن زمان ، او هم وارد دانشکده افسری دولت تزار شد تا همچون سایر جوانان

آن دوره ، سلسله مراتب شغلی را از دانشکده نظام برای شغل افسری طی کند . کروپوتکین نه تنها به انتقاد از سوسیالیسم علمی مارکس پرداخت ، بلکه سعی کرد به نام «آنارشیسم علمی» منطقی بودن و موفقیت آن را نسبت به سوسیالیسم علمی ثابت کند . او سعی نمود از تخیلات ، علائق ، تجربه ها و افکار آنارشیستی یک نظریه علمی - انقلابی بسازد . قبل از او آنارشیست ها در این گونه نظریه ، به طور پراکنده ، جنبه های اخلاقی ، خواست های سیاسی ، عدالت و خوشبختی فردی و اجتماعی می دیدند . کروپوتکین در مسائل و بخش های اقتصادی ، سیاسی و اخلاق نوعی «آنارشیسم علمی» را پایه گذاشت ، او به تشویق علمی که بر پایه فلسفه آنارشیستی متکی باشند ، پرداخت . او می گفت : من از کمونیست بیزارم چون کمونیست نیروهای خلاق جامعه را در چهارچوب سازمان ها محدود می کند و آنها را از کار می اندازد و در نهایت آنها را بنده بوروکراسی اداری می کند . شاهدان گزارش می دهند ، کروپوتکین غیر از انقلاب ، شوق دیگری در سر نداشت ، تأثیر سخنانش روی شنونده در حدی بود که به قولی اگر به طرفداران خود می گفت که به سر و کله هم بزنند ، آنها این طنز او را عملی می کردند . او می گفت : سوسیالیست بودن من یک صفت غریزی است و صرف نظر از آن غیر ممکن است . مارکس ولی او را روشنفکری ایده آلیست و احساساتی نامید . شخصیت دیگر جنبش آنارشیستی ، یوسف پرودون است . پرودون را می توان پایه گذار سوسیالیسم آنارشیستی به حساب آورد . او جنبش کارگری را بدون دولت اتوریته مورد بحث علمی قرار داد و آنارشیسم را کاملا بر خلاف «هرج و مرج عامیانه» تعریف نمود .

در اوج طرفداری از اعمال آنارشیست ها ، هنگامی که از استفان مالر مه ، شاعر سمبلیک فرانسوی خواسته شد تا نظرش را درباره ترور و بمب گذاری آنارشیست ها بیان کند ، با طنزی تلخ گفت : من کوچک تر از آنم که راجع به اعمال این «مقدسین» نظری بدهم! و لنین درباره الکساندر هرتسن ، یکی دیگر از مبارزین آنارشیست می گوید : هرتسن پایه گذار مطبوعات مبارز و آزاد روس در تبعید بود ، این کار عظیم او برای انقلاب اکبر فراموش شدنی نیست . با این وجود ، به علت بی تجربگی و پراکندگی نیروها ، آنارشیست ها دو بار بعد از تسخیر قدرت دولتی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شدند : یک بار در انقلاب کشور اوکراین ، و یک بار همدار جنگ داخلی اسپانیا . به نقل از هواداران ، در جنگ داخلی اسپانیا ، آنارشیست ها بودند که بر علیه فاشیست ها پا به پای کمونیست ها وارد نبرد شدند و با کمک میلیون ها کارگر اسپانیایی و داوطلبان انقلابی خارجی نشان دادند که آنارشیسم نظریه ای سیاسی و عملی است . به نظر آنارشیست ها ، احساس نیاز به آزادی و رفع تشنگی از طریق عدالت با هم پیوند می خورند و انقلاب برای آنها همچون یک احساس و وظیفه عرفانی می شود . تنها بعد از سرنگونی دولت غیر مردمی و بر کناری سیستم حاکم ، عدالت و آزادی شانس عملی شدن می یابند ؛ عدالت باید در این جهان یک نظم ابدی

بر قرار کند . یک نشریه آنارشیستی در دفاع از این خط مشی می نویسد : در زیر فشار زندگی ناعادلانه و خفقان حاکم ، عده ای قربانی شده و از پای درمی آیند و عده ای دیگر قبل از مرگ ، دشمنان خود را به درک می فرستند و از آنها انتقام این همه فلاکت را می گیرند . از جمله دیگر رهنمودهای سازمان های آنارشیستی این بود که بسته به شدت خفقان و دیکتاتوری دولتی ، پیشگام انقلابی باید به صورت مخفی ، نیمه مخفی و غیره در خانه های تیمی مخفی به طرح نقشه و عملیات بپردازد . در مکتب آنارشیست ها عشق و علاقه به نابودی ، همزمان یک عشق به خلاقیت و آفرینندگی است . شعار آنها این بود که : انقلاب نباید برای خلق ، بلکه باید از طریق خلق انجام شود ، ارتش باید در هر زمان خود خلق به شمار آید ، و نباید وظایف انقلابی را تنها به گروه های اقلیت روشنفکر واگذار نمود . انقلابی موظف است به دیگران کمک کند تا آنها هم انقلابی شوند ، نه اینکه او خود ، از طرف دیگران دست به انقلاب زند ؛ و انقلابی باید انقلاب را نزد خود آغاز کند ، خود را تغییر دهد و بعد امید به تغییر دیگران و جامعه داشته باشد . زندگی مخفی این نیست که آنارشیست خود را رئیس یا فرمانده گروهی بنامد و یا توده های کارگری را به ماجراجویی توطئه آمیز و شبه کودتایی تشویق کند . باکونین سازمان های مخفی زیر زمینی را که خود پایه گذارده بود ، قابله ای برای کمک به زایمان راحت تر انقلاب می نامید . او می گفت : پیشگام انقلابی را نباید با توده های انقلابی عوض کرد ، ارتش انقلابی از میان خلق به وجود می آید و آنارشیسم احتیاج به انقلابیونی دارد که هر زمان و در هر مکان آماده انجام هر عملی باشند ، بدون آنکه وابستگی شغلی ، خانوادگی و غیره مانع کار آنها گردد . یک سازمان آنارشیستی همانند کاتالیزور در شیمی است ، یعنی خود انقلاب نمی کند ، بلکه به پیروزی و انجام انقلاب کمک می کند تا انقلاب به انگیزه آید و به راه افتد و بعد از پیروزی وجود این گونه سازمان ها زیادی می شود و آنها ضرورت وجودی خود را از دست می دهند .

اینها از جمله رهنمودها و شعارهای انساندوستان جوانی بودند که برای یک مبارزه سیاسی - اجتماعی راه شورش را به جای رسم قدم های سنجیده انتخاب کردند . آنها انقلابیون ناسازگاری بودند که دچار رمانتیک انقلابی قرن ۱۹ در اروپا شدند . انقلابیونی که از شعارهای رادیکال یک چاشنی جذاب ، ولی تراژدیک برای امور تبلیغی و ترویجی خود ساختند .

منابع :

- 1) Unter der schwarzen Fahne, Justus F. Wittkop, Fischer-Verlag, 1973, Frankfurt
- 2) Der Anarchismus, Peter Kropotkin, Heinz Hug, 1993, Monte - Verlag, Wien
- 3) Anarchismus und Literatur, w, Fähnders, Metzler - Verlag, 1987, Stuttgart
- 4) Anarchie, Karin - verlag, 1997, Berlin

امیر

شریعتی و پوزیتیویسم منطقی

پوزیتیویسم (تحصل گرایی یا اثبات گرایی منطقی) که تا دهه ۱۹۷۰ مکتبی قدرتمند در سطح علمی می بود ، تأثیرات عمیقی بر علوم و تحصیلکرده های زمان خود می گذارد . تأثیراتی که گاه منفی و سطحی و گاه مثبت و عمیق بودند . شریعتی نیز طبیعتاً از این تأثیرات بی نصیب نماند . به خصوص با (برتراند) راسل خوانی ، بخشی از نظرات خود را در این سمت و سوی ، سوق می دهد . بعد از وی هم راسل در میان رهروان شریعتی طرفدارانی می یابد و تئوری هایش جا افتاده تر می گردند . هدف این نوشتار نقدی بر این گرایش ، یعنی سمت و سوی تمایلات پوزیتیویستی در میان هواداران اندیشه های شریعتی بعد از وی و در زمان حاضر می باشد .

- انسان واکنشی رفتارگراییانه - بر مبنای نظرات پوزیتیویسم منطقی - در تعریف شریعتی از انسان ، اشرف مخلوقات می شود که با سه عنصر آفرینندگی ، آزادی و خودآگاهی ، جهان را تغییر می دهد .

شریعتی خود ، با اینکه عناصری از پوزیتیویسم راسل را در ادبیات کتبی - شفاهی خویش می پروراند ، هیچگاه اما آن را در کلیت خود نپذیرفت . بلکه عکس این موضوع قابل اثبات است ، اگر شریعتی را در کلیت فکری اش مورد بررسی قرار دهیم . در چنین رابطه یی خواهیم دید که وی بر مبنای جهان بینی توحیدی خود ، نظرات انتقادی را طرح و در جای واقعی خود می نشاند . بر همین اساس ، به نظر نگارنده لازم است عقاید او را آنچنان که در بحث متد (روش) قرآنی عام و خاص، یک بعدی - چند بعدی ، مطرح شده است ، ادراک نمود . بر پایه چنین روشی (عام و خاص قرآنی) ، می توان گفت که مثلاً یک اندیشمند ، نویسنده ، روشنفکر و یا یک ایدئولوگ ، یک بعد از عقاید و نظریات خود را با توجه به شرایط ویژه یی که در آن به سر می برد و همچنین با توجه به کاربرد مشخص آن ، عمده می نماید . و این امری معقول و منطقی است . اما هنگام بررسی کلی افکار و آثار چنین اندیشمندی ، و نیز برای فهم درست اندیشه وی ، ضروری است که به تمامی ابعاد فکری او ، در زمینه های مختلف ، رجوع شود . چنانچه این کلیت و سیستم فکری در همه ابعاد آن درک نشود ، امکان درک و برداشت درست یک اندیشه کاهش می یابد . برای نمونه می توان به برداشت دوستانی اشاره کرد، که در تداوم راه شریعتی ، به مبانی نظری استقرء (۱) اعتقاد دارند و تنها همین روش را درست می دانند و روش های



نظر قبلی به مشاهده آغاز می کند. بینش رئالیستی نیز یک انتخاب است، یک پیش شرط که نظرات بعدی بر مبنای آن ارائه می شوند. خلاصه اینکه از زاویه چنین نگرشی، عنصر قیاسی در هر مشاهده بی اجتناب ناپذیر است.

– تأویل و دیگر روش های قرآنی (عام و خاص، محکم و متشابه، و ناسخ و منسوخ) برای درک متن، تاریخ و طبیعت که توسط شریعتی و بعدها پیروانش مورد تأکید قرار گرفت، روشی است تقابلی میان قیاس و استقراء.

آنجا که گفته می شود هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، جایگاهش در آتش است، اشاره به این موضوع دارد که هر کس قرآن را بدون توجه به کلیت و روح خود قرآن (و سنت) و بدون استفاده از روش های قرآنی، بلکه با نظرات و پیشداوری های دیگری تفسیر کند، تباه است. همچنانکه در جایی دیگر نیز می گوید، که شما نمی توانید بخشی از آیات قرآن را بپذیرید و برخی دیگر را کنار بگذارید.

– انسان واکنشی رفتارگرایانه – بر مبنای نظرات پوزیتیویسم منطقی – در تعریف شریعتی از انسان، اشرف مخلوقات می شود که با سه عنصر آفرینندگی، آزادی و خودآگاهی، جهان را تغییر می دهد. به زبان دیگر وی تفاوت اساسی و ذاتی، میان انسان و دیگر پدیده ها قائل می شود. یعنی تاریخ، جامعه و فرد انسانی را متمایز از دیگر نموده های هستی، می خواند.

یک اندیشمند، نویسنده، روشنفکر و یا یک ایدئولوگ، یک بعد از عقاید و نظریات خود را با توجه به شرایط ویژه ای که در آن به سر می برد و همچنین با توجه به کاربرد مشخصی آن، عمده می نماید.

– شریعتی، به درستی، پیام قرآن را جهانی تلقی می کرد. اما وی همزمان به راه حل های وابسته به فرهنگ و راه حل های منطقه بی نیز اشاره داشت. و از نظراتی که می خواستند یک سری انسان های یکدست و یک رنگ در جهان بسازند، به شدت انتقاد می کرد.

در پایان لازم است بار دیگر به دیدگاه توحیدی شریعتی بازگردیم. و بر این نظر وی تأکید کنیم که در بینش توحیدی از میان دو شاخه ای های ساختارگرایی – فردگرایی، ذهنیت – عینیت، اختیار – جبر (در رابطه با عمل انسانی) و قیاس – استقراء ... ما راه وسط را انتخاب می کنیم و البته به طور نسبی، نسبی چنانکه از شریعتی در م. آ. ۱۰ آمده است؛ اقتصاد زیر بنا نیست، بلکه زیر بنا شده است. یعنی با توجه به موقعیت خاصی، و زمان و مکان معینی، یکی از جنبه ها بزرگ تر می شود و نقش عمده تری می گیرد.

پانویست ها

- ۱) استقراء را آنها نه به صورت یک پیشنهاد موقت یا بهترین نظر موجود مطرح می کنند، بلکه به آن ایمان و اعتقاد دارند.
- ۲) البته این در مورد پوزیتیویسم منطقی صادق است، و گر نه جامعه شناسی پوزیتیویستی کلاسیک و نوآمریکایی هم داریم.

دیگری – مثلاً روش قیاسی – را رد می نمایند.

چنانکه می دانیم، شریعتی دلیل اصلی ایستایی و در جا زدن علم و فلسفه و جامعه را سر قرون وسطی در غرب، تسلط روش قیاسی بر تفکر آن دوره می داند. و نوزایی و تحولات قرون جدید را با «بازگشت» تفکر استقرایی به علوم هماهنگ ارزیابی می کرد. در تفسیر قرآن نیز، تأکید بسیاری بر روش استقرایی شناسایی پدیده ها (آیات) و روابط بین پدیده ها (سنت) دارد. علاوه بر اینها شریعتی تمایزی مابین پدیده ها و قوانین اجتماعی با طبیعی – در برخی اظهارات خود – نمی گذارد. وی پیام قرآن را نیز پیامی جهانشمول و تاریخ شمول می داند.

این برداشت ها – تا آنجا که به برداشت نگارنده این سطور بر می گردد – عناصر اصلی پوزیتیویستی در اندیشه های شریعتی می باشند. با این همه، همانطور که در آغاز مطلب نیز اشاره گردید، این موارد، تنها یک جنبه از ابعاد فکری وی را در بر می گیرد، چرا که:

– شریعتی خود جامعه شناس بود. و جامعه شناسی بر خلاف روانشناسی، علمی است که بیشتر به کل رو دارد تا به جزء. اما تجربه گرایان پوزیتیویست به استقراء، به عنوان تنها راه شناخت اشاره داشتند. و روانشناسی رفتارگرایانه را علم مثبت می دانستند. (۲) چرا که از دیدی که استقراء تجربه گرایانه را به تنهایی مطرح می کند باید از افراد و رفتارهایشان (عکس العمل ها) به کل رسد. اینها جامعه شناسی را رد می کردند. – در طرح هندسی هم، شریعتی ابتدا جامعه ایده آل را ترسیم می کند و سپس فرد ایده آل و جانشین خدا بر روی زمین را. و در توضیح آن می گوید که ابتدا باید جامعه بی ساخت که در آن افراد بتوانند رشد کنند و امکان تکامل بیابند. یعنی وی گرایش به ساختار (کل) داشت؛ به عنوان زمینه فردسازی.

– در فلسفه پدیده شناسی هوسرل – که مورد توجه شریعتی بود – و بعدها شوتز جامعه شناس، پیش فرض های «شناسا» ی مشاهده گر از ارکان اصلی هستند. یعنی فرد با یک دید و

گزیده چند خبر

است و نه تضعیف آن

سرکوب مخالفان و دفاع از رژیم بود.

* در پی دستگیری و محکومیت «حجت الاسلام» اسدالله بیات از طرفداران خاتمی، دادگاه «حجت الاسلام» محسن کدیور که قبلا اعلام شده بود علنی خواهد بود، به طور نیمه علنی برگزار شد! محسن کدیور از هشتم اسفند ماه سال گذشته به اتهام تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب، تشویش اذهان عمومی و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی از سوی دادگاه ویژه روحانیت در بازداشت به سر می برد.

دقایقی مانده به آغاز دادگاه، جمیله کدیور، خواهر محسن کدیور و همسر مهاجرانی وزیر فرهنگ، با حضور در جمع خبرنگاران اعلام کرد که از ورود وی به عنوان خواهر متهم به دادگاه ممانعت شده و وی را با این توجیه که خواهر، خویشاوند درجه یک نیست، به دادگاه راه نداده اند!

محسن کدیور با قرائت متن دفاعیه خود ضمن رد اتهام های وارده خواستار تبرئه خود شد. کدیور که قبلا اعلام کرده بود اگر دادگاه علنی نباشد، در دادگاه شرکت نخواهد کرد، با مشاهده عدم وجود خبرنگاران اعلام کرد که از خود دفاع نکرده و سکوت می کند... رئیس دادگاه در مواجهه با این وضعیت دستور ورود خبرنگاران روزنامه رسالت را داد... کدیور پس از اینکه متوجه شد آنها متعلق به روزنامه رسالت هستند، به سکوت خود ادامه داد و در نتیجه رئیس دادگاه به خبرنگار روزنامه سلام هم اجازه ورود را داد! و تصریح کرد: البته طبق قانون، علنی بودن دادگاه با حضور سه روزنامه هم مصداق پیدا می کند! محسن کدیور بر این امر تأکید کرد که مطالب و نوشته های انتقادی وی در دفاع از نظام بوده

* در پی تشدید اختلافات درونی باندهای مختلف رژیم، و اوج گرفتن اختلافات هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات شوراها، مصطفی تاج زاده معاون سیاسی - اجتماعی وزیر کشور و رئیس ستاد انتخابات کشور با ارسال نامه یی برای موحدی ساوجی رئیس هیأت مرکزی نظارت، حدود اختیارات این هیأت را به وی گوشزد کرد و نوشت: جنابعالی را به تمکین در برابر قانون و مقررات فرا می خوانم!

همچنین در نامه یی به وزیر کشور، دو تن از اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات شوراها اظهارات موحدی ساوجی را تکذیب کردند.

* در پی تعطیل اعلام شدن روزنامه زن که متعلق به دختر رفسنجانی و وابسته به جناح کارگزاران سازندگی می باشد، کارگزاران سازندگی با انتشار بیانیه یی نسبت به توقیف این روزنامه اعتراض کرده و نوشتند: جوسازی و جنجال علیه سرکار خانم فائزه هاشمی مدیر مسئول روزنامه زن و عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی، پرده کوچکی از نمایشنامه «توطئه» افرادی است که در تداوم ضربات سال های اخیر بر «روند کار و سازندگی و تولید»، در صدد ایجاد مانع برای جلوگیری از تعمیق «توسعه سیاسی» و حذف مدیریت کارآمد کشور برآمده اند.

* در پی ترور سرهنگ صیاد شیرازی که مسئولیت آن را مجاهدین بر عهده گرفتند، رژیم با تبلیغات وسیعی، این فکر را به جهانیان القاء کرد که گویی خود از قربانیان ترور هستند! در پی این تبلیغات بسیاری از کشورها این ترور را محکوم کردند. لازم به یادآوری است که صیاد شیرازی یکی از عناصر فعال در

* منتقد سینمایی ربوده شد!

به نوشته روزنامه سلام (۲۶ فروردین)، ناصر صفاریان منتقد سینمایی ربوده شده و پس از دو روز آزاد گردید. صفاریان طی تماسی با خبرنگار روزنامه ایران ضمن تأیید این خبر گفت: این ماجرا پس از برقراری تماس تلفنی در هفته دوم شهریور که از او خواسته بودند مقابل پارک ساعی با چند نفر ملاقات کند و درباره نوشته هایش توضیح دهد، صورت گرفته است. وی با اعلام این موضوع که خواهر و برادر کوچک ترش تهدید به دزدیده شدن شده و او به خاطر آنان روز پنجشنبه ۷۸\۱\۱۹ در محل قرار واقع در پارک ساعی حاضر شده است، اضافه کرد خودروی سواری حامل من و دو سرنشین پس از ده دقیقه وارد حیاط خانه یی شد. و این در حالی بود که به دستور همراهان سر خود را پایین نگه داشته بودم تا متوجه مسیر نشوم. آنان پرسیدند چرا درباره همه ی برنامه های تلویزیونی منفی می نویسد و چرا به تولیدات یک تشکل خاص سینمایی اسلامی حمله می کنید؟ آنان گفتند شما و آقای م. س. و خانم ک. ف. از یک مؤسسه خارجی پول می گیرید تا جریان سینمای روشنفکری را رواج دهید. صفاریان گفت: او امضای بازجویی هایش را به دلیل غیرقانونی بودن و در ارباب قرار داشتن قبول ندارد.

* بنا به گفته خبرگزاری رژیم، «حجت الاسلام» رازینی که پیش از این گفته می شد توسط سازمان مجاهدین خلق ترور شده است، توسط جمعی از پاسداران رژیم که گفته می شود دارای افکار انجمن حجتیه یی می باشند، و در پی اختلافات درونی ترور شده است.

دوبیتی ها

دوبیتی ۱

مگر از سنگ خارایی دل من
که غافل مانده ای از مشکل من

چه بد خو کرده ای از خانه غیر
مگر از یاد بردی منزل من

دوبیتی ۲

چرا گل در بهار ما نروید ؟
چرا زین چشمه غیر از خون نجوشید ؟

چرا از همهرهان مقصد عشق
کسی ره جز ره نفرت نپوید ؟

انتشارات شاندل منتشر کرده است :

رنج های ما (مجموعه داستان) علی فیاض
اریک هرمه این کیست و چه کرد؟ اسد رخساریان

Iran: Revolutionens Rotter Ali Fayyaz

Islam beyond,
Western representative democracy,
Marxist democratic centralism and
Anarchist direct democracy.

By :Mohammad Mehdi Sefidgar

میعاد با شریعتی (یادواره شصتمین سالروز تولد دکتر علی
شریعتی) علی فیاض

کتاب شناسی توصیفی و مقاله شناسی موضوعی آثار منتشر
شده درباره دکتر علی شریعتی علی فیاض

انتشارات شاندل منتشر می کند :

بازگشت شازده کوچولو (داستان) علی فیاض
اهمیت زبان مادری برای کودکان ایرانی ابوالحسن کیوانی
شریعتی و آخوندیم علی فیاض
آدرس انتشارات شاندل :

Chandel C/O Hobout
Box 8932
402 73 Goteborg / Sweden

محمد گرامی

جن زده

شب تاب ها هنوز در علف ها می درخشیدند و همنوایی
جیرجیرک ها اگر چه در ابتدای شب، گوش فلک را کر
می کرد، اما از هنگامی که قطرات شبنم، از زیر ستاره ها
به زمین باریده بودند، کم کم به سکوت گرائیده و بانگ
خروس ها خیر از این می داد که شب از نیمه گذشته
است.

شیروانی خانه ها در نور ماه می درخشیدند و مه بستر
زمین های دره را گرفته بود و عشق آباد چون شبح شفافی
از دور در دامنه تپه هویدا بود و از سوختن آتشی در
حیاط خانه ای، پیدا بود که آنجا شهرک ارواح نیست.

آن خانه، متعلق به علی پسر تقی خان بود که پدرش
پابرهنه زمستان ها در جنگل خرگوش می گرفت و تنها
زنش ندیمه جرأت داشت که آن جای دو کیلو و نیمه
وی را حواله زنانی کند که با او اختلاف داشتند.

مراد مطرب ساعتی پیش مجلس عروسی را به اتفاق
پسرانش ترک کرده و بعد اهالی دهکده خسته به
خانه هایشان رفته بودند.

در مجموع عروسی بسیار موفقیت آمیزی بود. چراکه مانند
عروسی های دیگر، نه دست کسی شکسته بود، نه از دماغ
کسی خون جاری شده بود.

فقط بیست و پنج استکان چای خوری شکسته بودند که
تلفات زیادی محسوب نمی شدند. هر چند، پنج بشقاب
ملامین، به اضافه سه طاس آب گوشت خوری قرضی از
مسجد، از صورت حساب کم بودند و در همین رابطه بحث
داغی میان کسانی که کنار آتش نشسته بودند، در گرفته
و در این میان ندیمه، مادر داماد مانند برج زهر مار از
این سو به آن سو می رفت و به خاک هفتاد و هفت پشت
شوهرش دشنام می داد و می گفت:

— مرد! مگر زن دیگری برای پسرت پیدا نمی شد که به
خواستگاری لایلا خانم رفتی و بیست و پنج هزار تومان پول
زبان بسته را به دهان مردم انداختی! حالا اگر لایلا خانم قد
و قواره ایی می داشت باز یک حرفی . می گویند عقل که
نیست، جان در عذاب است!

یکی دیگر از آن زنان، مریم مادر عروس بود. زنی سر به
زیر و زحمتکش که به خواهش شوهرش راضی به عروسی
دخترش شده بود. چراکه خانواده برای ساختن خانه ای نیاز
به مبلغی پول داشت و با گرفتن پیشکشی که تقی خان

پیشنهاد داده بود، مسئله حل می شد.

به همین سبب، مریم دو ماه در گوش دخترش نجوا کرده بود که شوهر گرفتن، چیز بسیار خوبی است. چون آدم صاحب خانه می شود. صاحب پول می شود. خانم خودش است و با شوهرش گردش می رود و از زندگیش لذت می برد.

یک هفته قبل از عروسی، لیلا نزد آخوند علی اصغر، بله را به علی گفته بود و حالا ساعتی می گذشت که او را وارد خانه بخت کرده بودند و بی درنگ ندیمه رفتار دیگری در پیش گرفته بود.

از این دو رویی، مریم هم متعجب بود و هم غمگین، و چیزی هم نمی توانست بگوید. زیرا عروس را وارد حجله کرده بودند و کار پایان یافته تلقی می شد. از همین جهت، هاله ایی از غصه چهره محمود، پدر عروس را گرفته و لبخند به لبش یخ بسته بود و حالت رقت انگیزی هنگام درخشیدن شعله ها در سیمایش هویدا می شد. شاید هم از اینکه لیلا قبل از ورودش به حجله گریان گفته بود:

— مرا به خانه ببرید! غمگین بود و شاید هم از رفتار موزیانه و گفته های دلخراش ندیمه.

صدای بر هم خوردن در، کسانی را که کنار آتش نشسته بودند، به خود آورد. هیكل دراز علی در نور چراغ از در بیرون آمد و هراسان به کسانی که در حیاط نشسته بودند، گفت:

— لیلا جن زده شده است!

مریم دستهایش را به سرش زد و فریاد کشید:

— یا ابوالفضل!

تند از جا برخاست و خطاب به ندیمه گفت:

— زنی که آخرش کارت را با من کردی! و آشفته به سمت خانه دوید و تا از در وارد شد، دید که هنوز تور سفید به صورت دخترش کشیده شده و مانند یک مجسمه سنگی در اتاق ایستاده و به دیوار خیره شده است.

جهیزیه عروس همان گونه که اهالی آبادی آنها را ساعت ها پیش در خانه چیده بودند، دست نخورده بر جایشان قرار داشتند. رختخواب قرمز را علی برداشته و آن را کف اتاق پهن کرده بود.

محمود، ندیمه، تقی خان و تعداد دیگری از زنان فامیل وارد اتاق شدند و از آن چه در مقابلشان دیدند، دست به دهان ماندند و کسی گفت:

— خدایا توبه!

مریم چند بار گرد لیلا چرخید و گریان در برابرش ایستاد و گفت:

— چیزی بگو دختر جان!

خواهر محمود خطاب به مریم گفت:

— بسم الله بگو خواهر، حالش خوب می شود!

اما صدای ندیمه که سرش را به سمت شوهرش برگرداند، مجال واکنش را از دیگران گرفت و این جملات بر زبانش جاری شدند:

— بفرما تقی خان! صد بار نگفتم که لیلا خانم برای کسی زن بشو نیست!

گفته های ندیمه مانند گلوله بر دل مریم نشست و چنان زخمی از خود باقی گذاشت که دندان های وی از خشم به هم خوردند، ابروهایش در هم فرو رفتند و دیوانه وار به سمت ندیمه حمله ور شد. موهایش را گرفت و او را به سمت در کشاند و گفت:

— بی آبرو! اگر زنی از خانه بیرون بیا تا حقت را کف دستت بگذارم!

تقی خان به سمت زن ها دوید و قبل از آن که مریم، ندیمه را از سکو پایین ببرد، همسرش را از دست وی خلاص کرد و او را به گوشه ای برد و مریم به سمت چوب نیمه سوخته ای در کنار آتش دوید. آن را تند برداشت و خشمگین به سمت ندیمه که پشت سر شوهرش پناه گرفته بود، یورش برد. اما قبل از آنکه به او برسد، علی راهش را گرفت و به او گفت که به مادرش کاری نداشته باشد. مریم یک لحظه ایستاد و به علی گفت که از سر راهش کنار برود که حق آن فاحشه سیاه دل را کف دستش بگذارد و چون علی با او مخالفت کرد، چوب را بلند کرد و آن را با همه توانش به کمر داماد زد و پرسید:

— بگو با دخترم چکار کردی پدر سگ!

علی در حالی که از درد به خود می پیچید پاسخ داد:

— کاری نکردم، گفتم زن بیا بخواب که خسته ای!

صدای ندیمه که هنوز پشت سر شوهرش پنهان بود، سر و صداها را تحت شعاع قرار داد:

— تقی خان! بیست هزار تومان پول زبان بسته به درک! فقط به اینها بگو که به خاطر خدا آدم نکشند!

در این هنگام، محمود مقابل در آمد و بر سر زنش فریاد کشید:

— زن مرافه بس است! بیا ببین بچه مان چش شده است! مریم چوب را انداخت و به سمت در دوید و وقتی در مقابل دخترش ایستاد، پرده سفید را از صورتش پس زد و چشمش به قطرات اشک بر چهره لیلا افتاد. از دیدن چهره کودکانه و شانه های نازک دخترک، دلش در سینه به تپش افتاد و اشک در چشمش حلقه زد. دستی به موهای روی پیشانی او کشیده و مهربانانه گفت:

— چیزی بگو دختر جان!

بارها مریم این خواسته را تکرار کرد، ولی لیلا همچنان به دیوار خیره بود. دستهایش بکلی از کار افتاده بودند. گردنش حرکت نمی کرد و هیچ احساسی در چهره اش دیده نمی شد. فقط قطرات اشک آرام بر گونه هایش می چکیدند.

مریم لیلا را تکان داد. در گوشش فریاد کشید. اطرافش چرخید ولی ثمره ای نداشت. دخترک همچنان مانند مجسمه به دیوار خیره بود و این رفتار آن گونه مریم را به خشم آورد که از اتاق گریخت و در حیاط دیوانه وار فریاد

کشید.

مدت زمانی نگذشته بود که مردم وارد حیاط شدند و آشفته از پدر داماد پرسیدند که چه اتفاقی افتاده و تقی خان گفت که خدا می‌داند.

در آخر کدخدا اکبر آمد و به محمود گفت که اگر لیلا را از اتاق بیرون بیاورند که هوا به صورتش بخورد، حتماً حالش به امید خدا خوب می‌شود.

لیلا را از خانه بیرون آوردند و در حیاط بر زمین گذاشتند. بعد خواهر محمود آب سرد تجویز کرد. چند کاسه آب به صورت لیلا زدند، ولی او همچنان به مقابل خیره بود. چنان که گویی جذبۀ کابوسی دهشتناک یا رویایی شیرین وی را چنان در خود فرو برده که گویی روحش در جهان دیگری به گشت مشغول است.

مردم بارها نام لیلا را صدا کردند، برایش ترانه خواندند، حتی یکی در مقابلش رقصید ولی او در دنیای خودش سیر می‌کرد و به اطراف توجهی نشان نمی‌داد و در نتیجه زمزمه‌ها آغاز شد.

یکی می‌گفت که عیب اصلی از دل لیلا است. دیگری می‌گفت که نه هر چه است از سر است و در این میان، مادر اصغر معتقد بود که داماد بی آنکه به چیزی بیندیشد، چیزی به دخترک نشان داده که نمی‌بایست نشان می‌داده و بعد آن بیچاره از حال رفته و در هیبت سنگ آشکار شده؛ و دیگران نظرات خاص خود را داشتند و در عین حال علی سر در گریبان، طول و عرض حیاط را متر می‌کرد و وقتی شروع به صحبت کرد که کدخدا از او پرسید که مگر چه کاری کرده که آن بلا بر سر عروس آمده است؟ علی خجل به کدخدا پاسخ داد:

– گفتم که زن بیا بخواب که خسته‌ای. ولی تا این حرف را گفتم، اول لرزید و بعد جن زده شد!

کدخدا کمی اندیشید و بعد ذوق زده به کسانی که اطرافش ایستاده بودند گفت که حیاط خانه را با بیل حفر کنند. از شنیدن گفته‌های کدخدا، ندیمه به خشم آمد و عصبانی به کدخدا گفت که برای دختر نیمه دیوانۀ مریم خانم، کسی به خواستگاری نرفته است که پس از دریافت پاسخ نامساعد، با علی دشمن شده باشد. پس کسی او را طلسم نکرده و اتفاقی که افتاده است، بلایی بوده که به قصد از بین بردن بیست و پنج هزار تومان پول زبان بسته، بر سر آنان نازل شده است.

گفته‌های ندیمه باز مریم را به خشم آورد و بر سر ندیمه فریاد کشید:

– گیریم که تو پولت را از دست داده باشی. من فرزندم را از دست داده‌ام. به خدا قسم اگر دخترم خوب بشود، پول‌هایت را پیش‌ات می‌اندازم و جگر گوشه‌ام را به خانه‌ام می‌برم!

به خواستۀ کدخدا، زن‌ها خاموش و مردها مشغول کندن زمین شدند. لحظاتی بعد از دل خاک سه کاسۀ رویی در آوردند و بعد، به میخ طویله‌خری رسیدند که زنگار بسته

بود. سپس یک قوطی حلبی چای یافتند که درونش یک مشت موی زن و دو تعویذ وجود داشت و همین نشان می‌داد که کسانی ناجوانمردانه عروس را طلسم کرده‌اند. به خواست کدخدا، علی خر سرخه را از طویله پدرش آورد. به سرعت پالان حیوان را بر پشتش گذاشتند. روی آن را با قالیچۀ زیبایی تزئین کردند و لیلا را بر آن نشانند.

هنگامی که علی افسار خر را گرفت و به سمت در حرکت کرد، محمود و تقی خان از دو سمت خر، شانه‌های لیلا را گرفتند که بر زمین نیفتد و در پی آنان، ندیمه و مریم نیز از در بیرون رفتند و دنبال حیوان راه افتادند. افق از شرق سپیدی می‌زد و مه تا دور دست‌ها زمین را گرفته و هوا کمی سرد بود.

بی درنگ ندیمه شروع به جوش زدن کرد. به بخت بدش لعنت فرستاد و به شوهرش دشنام داد که چرا حرفش را گوش نکرده و به خواستگاری دختری رفته که آبروی صد سالۀ اجداد آنان را بر باد داده است.

هنگامی که خر به دامنه کوه رسید و علی افسارش را میان درخت‌های دامنه به پیش می‌کشید، تقی خان از گفته‌های ندیمه به تنگ آمد و به او گفت که باید جلوی دهانش را بگیرد وگرنه سر و کار آنان به خانه‌آخوند علی اصغر می‌کشد.

کمی که پیش رفتند، نفس ندیمه بند آمد و صدای ناله‌اش به آسمان برخاست و به علی گفت که مگر می‌خواهد، وی را به خاطر بچه مردم به کشتن بدهد که چنان خر را تند می‌راند؟

نیم ساعت به درازا کشید تا مردها خر را بالای تپه رساندند و بعد ایستادند که زنها به آنها برسند.

در طلوع خورشید، مردها از کوه سرازیر شدند و در دامنه وارد آبادی ملا غلام شدند. مستقیم سراغ بزرگ‌ترین خانۀ آبادی رفتند. چند بار در خانه را زدند. زن لاغر و میان سالی در را به روی آنان گشود و به گرمی احوال‌پرسی کرد. وقتی مریم ماجرا را برای زن تعریف کرد، او در را گشود که مردها خر را به داخل حیاط ببرند و در عین حال از محمود خواست که با او نزد غلام بیاید.

خر که وارد حیاط شد، محمود با زن به سمت خانه رفت. از سکو گذشت و وقتی وارد دالان شد، چشمش در اتاق سمت راست به چشم‌های غلام افتاد که بر اثر مرض آب مروارید، چنان شده بودند که گویی گریه‌ها در آنها رفع حاجت کرده‌اند.

غلام کنار سفرۀ صبحانه نشسته بود و داشت سرشیر لای نان‌ش می‌گذاشت و تا چشمش به محمود افتاد، به احترامش نیم‌خیز از زمین بلند شد. با وی دست داد و دو باره نشست و مشغول خوردن شد. از محمود هم خواست که همراهی‌اش کند. آن طور که گویی ابداً اتفاقی نیفتاده است.

در عین خوردن، غلام از محمود پرسید که چه اتفاقی افتاده

سایه شب

چه فراموشی درد آلودی
در شبی کز دل او
غم به دیوار دلم می کوبید
گردبادی آمد
نام من در کف برگی کاغذ
همره باد به هر سو می رفت
و من آشفته خیال و نگران
همچنان در شب نسیان ماندم .
* * *

چه فراموشی پر اندوهی
بردم از یاد خود و نامم را
باغ از خاطره ام کوچ نمود
و گل بارور زنبق سرخ
که تن باغچه را زینت بود
باد آشفته شب با خود برد
و من از پنجره نومیدی
در خیال عبث یافتنش
خیره بر راه درازی ماندم
که نه انجام و سرانجامش بود .
* * *

چه فراموشی درد آلودی
لحظه ها در دل شب می مردند
روشنایی ره ظلمت می جست
از گلوگاه سحر خون می ریخت
و ز آواز خوش چلچله ها
جز دلی سوخته بر جای نماند
و تن تشنه نیلوفرها
تهی از شبنم و از باران شد .
* * *

در شبی کز دل هر نارونی
ناله زاغچه ای بر می خواست
من ز مرغان قفس پرسیدم :
صبح کی می آید ؟
لادن تشنه کی می شکوفد ؟
دشت کی می جوشد ؟

پاسخی تلخ دلم را بفشرد
همچنان سایه شب سنگین است
* * *

همچنان سایه شب سنگین بود
همچنان سایه شب سنگین بود .

است. وقتی محمود همه چیز را گفت، غلام از جا برخاست. دستی به شکمش کشید و از پنجره نگاهی به لیلا انداخت و بعد زنش را صدا کرد و از او خواست که خانه به خانه برود و از همه بخواند که با بچه هایشان در حیاط جمع شوند.

سپس دو باره بر سر سفره نشست و به محمود گفت:
- این دخترک هنوز چهاره ساله نشده است. چرا او را شوهر داده ای؟

محمود سری تکان داد و گفت:
- اتفاقی است که افتاده. کاری نمی شود کرد.

زن که به خانه برگشت، غلام به او گفت که نزد تقی خان برود و بگوید که عروس را از پشت خر پایین بیاورد و در حیاط سر پا نگاهدارد.
وقتی که اهالی در حیاط متعجب گرد لیلا را گرفته بودند، غلام خندان از جا برخاست و در سکوی خانه، آن طور که همه صدایش را بشنوند، از محمود پرسید:

- چه اتفاقی افتاده است؟

محمود به تلخی گفت:

- دخترم لیلا نه حرف می زند و نه حرکت می کند. غلام بشاشانه دستی به ریشش کشید و آهسته از سکو پایین رفت. از میان جمعیت گذشت و در مقابل لیلا ایستاد. بعد به کسانی که اطراف لیلا ایستاده بودند، اشاره کرد که عقب بروند.

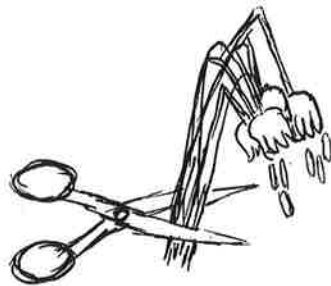
سپس پرده سفید را از چهره لیلا عقب زد و به چشم های شیشه ای و صورتش، موزیانه لبخندی زد و با حرکت تندی شلوارش را از پایش پایین کشید و همزمان مردم گفتند که خدایا توبه!

دست های لیلا با سرعت فوق العاده ایی به سمت شلوارش دراز شدند و فریاد کشید:

- بر پدرت لعنت غلام کورا! و به سمت در دوید که از معرکه بگریزد.

غلام سرش را به سمت محمود برگرداند و به او که از آن کار حیرت بود، گفت:

- حالا دخترت هم دشنام می دهد و هم با دو جست آهو می گیرد! برو بچه ات را به خانه ات ببر برادرا!



نگاه ایستا

به همه مادران و پدرانی که عزیزانشان را در فاجعه آتش سوزی از دست دادند و در فراقشان سوختند و می سوزند .

قامتت به استواری البرز بود

و شعاع نگاهت ،

اقیانوس ها را درمی نوردید

و لبخند مادرانه ات ،

نوازشگر روح مهربان همیشه کودکت

و نگاه گرم و مهربان پدرانه ات

بدرقه راه همیشه فرزندت .

اینک اما ،

قامتت خمیده است

و استواری کوه مانندت

در زیر بار همه غم های جهان

در هم شکسته است

و تارهای به هم بافته خوشبختی ات

از هم گسسته است .

شعاع نگاهت ، اینک اما ،

نه اقیانوس آب ها و دریاها

که اقیانوس خاطره ها و یادهاست

و نگاه غمگین و مأیوست ،

اکنون

تنها و تنها بر مکانی

در شهر گوتنبرگ

در دو نقطه ی شهر:

در ایستگاه "المار برانتینگ" **

و در ایستگاه نهایی "کوبیری" **

خیره مانده است .

نگاه های ما نیز ، اینک اما ،

همچون نگاه تو

تنها و تنها بر مکانی در شهر گوتنبرگ

و در منطقه ی "هیسینگن" **

و در ایستگاه "المار برانتینگ"

خیره مانده است .

* ایستگاهی که محل آتش سوزی در نزدیکی آن قرار گرفته است .

** نام قبرستانی در شهر گوتنبرگ ، که بیشتر قربانیان فاجعه آتش سوزی در آن دفن شده اند .

*** نام منطقه بزرگی در شهر گوتنبرگ ، که محل آتش سوزی در آن قرار دارد .

* زنجوره های مخدوش ، مجموعه اشعاری است به قلم خانم ربابه محب ، که توسط «فصل نامه قلم» و سراینده انتشار یافته است . این کتاب که دارای ۱۱۵ صفحه می باشد ، شامل اشعار گوناگونی است که بعضی از آنها عبارتند از:

عروس عریان آسمان ، سوگواری نور ، غریبه ای با صورت شاپرک ، رقص عاشقان ، مصلوب دوباره ، رؤیا ، غزال عقیم لحظه ، بوسه در ماه ، بیتوته در باد ، و ...

آدرس «قلم» : Penna, Box 233,

421 23 V.Frölunda, Sweden

* شب های سفید ، مجموعه ی شعرهای ارتیک ، کتابی است نوشته رضا فرمند که توسط «کتاب ارزان» در سوئد منتشر شده است، بیشتر به شعرهای مربوط به عشق و مسائل جنسی می پردازد. عناوین بعضی از اشعار آن به قرار زیر هستند:

شعله ی هوس ، دوستی ساده ، شهد هوس ، دختر ، کامه نواز ، خنده هایش ، هوس های رنگارنگ ، عشق زمینی ، رنگ زندانی ، هزار پرده ی سنت ، و ... آدرس ناشر:

Kitab-i Arzan, Barnarps G 31,

553 16 Jönköping/ Sweden

* وحدت ، نشریه هواداران مجاهدین خلق ایران ، شماره ۲۴

(بهمن و اسفند ۷۷) با مطالب زیر در ۲۸ صفحه منتشرشد:

گفتگو با مجاهد زنده یاد موسی خیابانی درباره مسأله «چماقداری» ، کاغذ بدریدند و قلم بشکستند و آنگاه گناه خود به قرآن بستند ، ایران ، بیست سال بعد ، جهان سوم ، «فروغ» زن زمانه و تاریخ ، گفت و شنودی با آقای دکتر علی اصغر حاج سید جوادی ، ای ایران ای مرز پر گهر ، و ... ، آدرس :

H.M.K.I., Box448,

175 25 Järfälla, Sweden

* نشریه قلم : ادبیات - هنر ، شماره ۸۷ (آذرماه ۱۳۷۷) به مدیر مسئولی قاسم نصرتی ۱۰۰ صفحه منتشر گردید . محتوای این شماره را مطالب زیر تشکیل می دهند: آتشی که نه به خرمن که به گلزار افتاد: قاسم نصرتی، فراز و فرود در شعر اسماعیل خویی : منصور پویان، یان استرگرن ، شاعر کلمات شیروفرنی ... : سهراب مازندرانی ، نگاهی به دنبال صادق چوبک و آدمهای داستان هایش : اسد رخساریان ، یاد استاد یا یاد دلکش : اسد رخساریان ، و اشعاری از : مصایبی ، مفتون امینی ، مرزبان ، مازندرانی ، علی نادر ، امیددی ، پرویز لک ، یوهانا لاگنه وال ، قاسم نصرتی و با داستان نامه ی اول از محمد قاسم زاده و صبح بارانی از هوکان نسر ، و با صفحاتی ویژه بررسی ، نقد و معرفی کتاب ها و نشریات تازه ...

آدرس : Penna, Box 233,

421 23 V.Frölunda, Sweden



مجله

دوستان و همفکران گرامی ، خوانندگان عزیز :
با پرداخت بهای نشریات و کمک های مالی خود ما را در ادامه انتشار منظم هبوط و آثار دیگر یاری رسانید .
بهای اشتراک یک ساله نشریه (۴ شماره) با احتساب هزینه پستی ۱۲۰ کرون برای داخل سوئد و معادل ۱۸ دلار آمریکا برای کشورهای دیگر می باشد که می توانید یا مستقیما به آدرس پستی نشریه ارسال دارید و یا به حساب پستی که در زیر می آید ، واریز نمایید :

Hobout postgiro nr. 62 59 42-8 105 06 Stockholm , Sweden

HOBOUT
A PERSIAN POLITICAL - CULTURAL REVIEW
NR.14 , SPRING 1999

Index :

Mor terror and crime * The serenade of Siavoshan's city (poetry) : A. Rokhsarian * Anarchism: The odour of tee, cigarette, slogan and gun powder in the concealed houses : Sara Armani * Shade of night (poetry) : m. Bakhtiari * Couplets : M. Bakhtiari * Obsessed (tale) : M. Grami * Steady look (poetry) : A. Fayyaz * A memory of Pouyandeh * A memory of Mokhtari * A memory of Foruhars * political crime, and ... The fire catastrophe : A. Fayyaz

EDITOR-IN-CHIEF : Ali Fayyaz



**Adress: HOBOUT
BOX 8932
402 73 GÖTEBORG
SWEDEN**